



همایش ملی سبک زندگی امام جعفر صادق (ع)

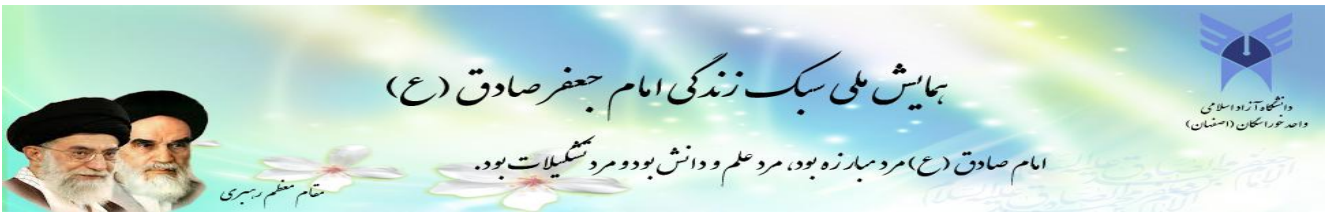


دانشگاه آزاد اسلامی
واحد نور سلطان (استان)

امام صادق (ع) مرد مبارزه بود، مرد علم و دانش بود و مرد مشکلات بود.

مقام معظم رهبری





شورای عالی حوزه علمیه قم

مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران

مدرسه علمیه ریحانه

شهرستان اصفهان

مقاله سطح دو

عنوان مقاله:

مناظرات امام صادق علیه السلام

تهیه و تنظیم:

اکرم سپیانی

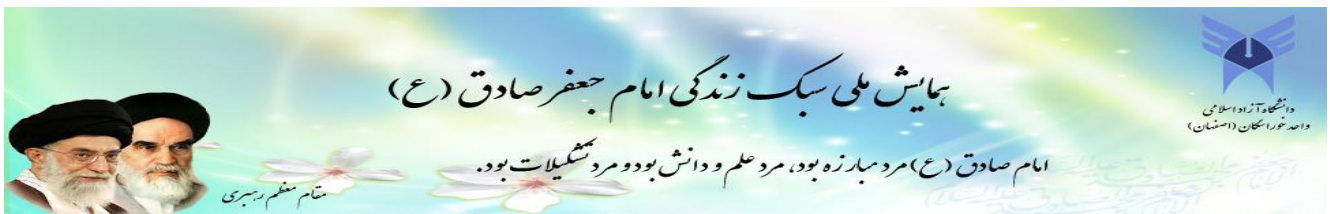
شماره طلبگی:

۹۱۱۲۲۰۱۱۴۵

آدرس مدرسه علمیه: اصفهان، بلوار کشاورز، خیابان مفتح، جنب شهرداری منطقه ۱۳ مدرسه علمیه ریحانه

شماره تماس: ۷۷۵۱۳۷۱

پاییز ۱۳۹۲



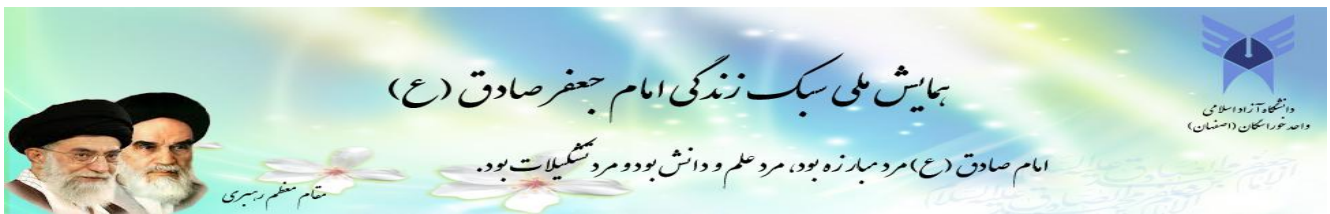
چکیده

ائمه معصومین علیهم السلام که ادامه دهندگان رسالت عظیم هدایت بعد از وجود مقدس نبی اکرم صلوات اله علیه می باشند در طول زندگانی افتخارآمیز خود به منظور دعوت الی الله و سوق دادن انسانها به صفات و رفتارهای نیکو - بنابر شرایط سیاسی و اجتماعی خود- شیوه های متنوعی را به کار گرفته اند که هر یک در جای خود تاثیر بسزایی بر شخصیت و رفتار انسان ها بر جای نهاده است که جدال احسن و مناظرات برهانی دور از مغالطه یکی از انواع آن است. مناظره از بنیادهای استوار دین اسلام است و در دوران امام صادق علیه السلام از آنجا که دستگاه سیاسی حاکم درگیر منازعات داخلی و قیام بنی العباس شده بود به امام این فرصت را داد تا مبانی اسلام را به این روش خاص علمی برای مردم بازگو نماید؛ شایان ذکر است که انحرافات فکری که بر اثر اشاعه شبهات در میان مردم توسط حکومت ایجاد شده بود و همچنین وجود فرقه های انحرافی چون غلات ، زنادقه و معتزله و از طرفی دیگر رونق گرفتن مباحث کلامی و فلسفی در میان مردم به دلیل ترجمه متون علمی ملل مختلف و درگیر شدن ذهن مردم با این مسائل باب مناظره را فراهم می نمود؛ این شیوه تبلیغی اثری عظیم برای پرسشگران بی غرض در شناساندن حقانیت شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و تفهیم لزوم پیروی از آن داشته است تا جایی که بر اثر مناظرات؛ آن زمان بهترین دوره برای پایه گذاری مباحث فقهی و معارف اهل البیت به شمار می آید که نه تنها حضرت خود این روش علمی را به کار می گرفتند بلکه با آموزش عملی به شاگردان سعی در آموزش مبانی این روش به دیگران داشتند. با بررسی روایات وارده شیوه های مناظرات حضرت به روش های ذیل بود:

قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر (استدلال همراه با پرسش)، دعوت به توحید و نفی شرک با ترسیم سیمای حج ، استدلال: که در روش استدلال حضرت به تناسب نقطه فکری فرد از دو طریق ذیل استفاده می نمود: (استدلال از طریق محسوسات ، استدلال عقلی و منطقی)

حل تناقض آیات ، مورد خطاب قرار دادن افراد با کلمات نیکو ، باطل نمودن روش قیاس ، پاسخی کوتاه و کوبنده ، از غیب خبر دادن.

اگر چه تمام روش های به کار گرفته شده توسط حضرت مهم و قابل توجه است اما روش قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر بسیار قابل توجه است چراکه در این روش فرد مخاطب پا به پای کسی که با او مناظره می کند حرکت کرده و با ناتوانی در پاسخ به شبهاتی که نسبت به عقایدش طرح شده خود به طور طبیعی نسبت به عقاید عقب نشینی می کند و نیز در روشی که فرد با کلامی نیکو مورد خطاب قرار می گیرد؛ اگر چه ممکن است فرد مقابل ما از عقایدش دست بردارد اما این اثر را دارد که ما را به ناتوانی در برابر تحمل مخالف متهم نخواهیم شد.

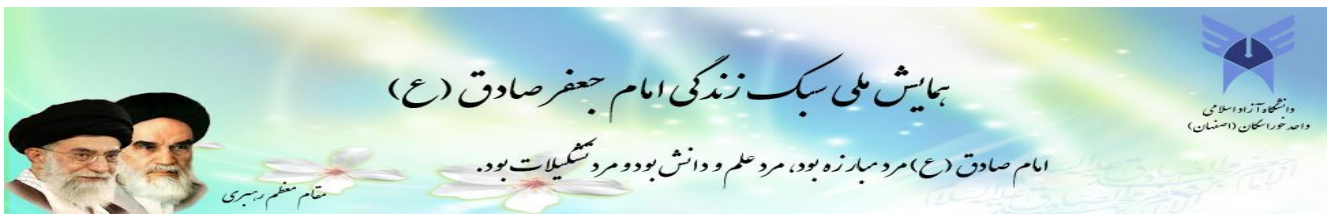


کلید واژگان: امام صادق ، مناظره، شاگردان ، روش های مناظره ، اخلاق مناظره.

مقدمه

ائمه معصومین هر کدام جهت انجام وظیفه مهم و اساسی خود که همان حفظ اسلام ناب محمدی صلی الله علیه وآله از انحرافات موجود بود ، تلاش نمایند و روشی که برای این امر مهم اتخاذ می نمودند بنا به شرایط حاکم بر زمانه تغییر می کرد . امام صادق علیه السلام نیز جهت نیل به این هدف والا روش مناظره را انتخاب نمود. اتخاذ این شیوه به شرایط سیاسی خاص حضرت در این دوره بستگی داشت چرا که بنی امیه فشارها و کنترل های شدید را از حضرت برداشت و تا حدودی ایشان و شیعیانشان از آزادی نسبی برخوردار شدند و توانستند نفس راحتی بکشند. به کار بردن روش مناظره در پیشبرد مباحث علمی به دلیل برخورد آرا با یکدیگر و در نهایت دست یافتن به دیدگاه و باوری درست ، ضرورت این روش را مشخص می نماید و اهمیت بررسی این مبحث را روشن می نماید چرا که اگر مطلبی بدون بررسی شبهات پیرامون آن گفته شود ممکن است افراد با خواندن یا شنیدن مطلب با خطور اولین پرسش نسبت به پذیرش مسئله مقاومت نشان داده تا جایی که حتی حاضر نیستند تا دلایل گوینده و یا شنونده را بشنوند و یا بخوانند اما زمانی که دو نفر مخالف با یکدیگر در مقابل هم قرار می گیرند به طور طبیعی وقتی فرد یک به یک شبهاتش مطرح می شود و پاسخ منطقی می شنود حتی ممکن است دست از عقاید خود بردارد اگر چه ممکن است فردی به خاطر لجاجت و یا عناد چنین نکند .

مناظره برای خود اصولی دارد که باید بر اساس آن انجام شود و در این مقاله سعی بر آن است که با توجه به اینکه ائمه معصومین علیهم السلام ، بهترین الگوی عملی برای ما به عنوان پیروانشان هستند ؛ روش هایی که حضرت صادق علیه السلام برای این شیوه خاص علمی به کار می گرفتند را بیان نموده و تا حدودی راه را برای جویندگان مسیر حق روشن نماییم و البته هدف اصلی از این بررسی آشنایی با معارف اهل البیت علیهم السلام، آشنایی با مبحث مناظره و روش های خاص حضرت در مناظره است که با بررسی روایات موجود در ذیل هر کدام روش خاص حضرت از دل روایت استخراج و پس از تبیین روش ، اهمیت آن بررسی شده است که این مسئله در کتب دیگری چون مناظرات امام صادق علیه السلام و مقایسه آن با مناظرات انبیا در قرآن از سیده فاطمه حسینی مطرح و مورد بررسی قرار گرفته بود و روش تحقیق در این مقاله کتابخانه ای است که با مطالعه کتاب ها و فیش برداری از آن ها مطالب جمع آوری گردید.

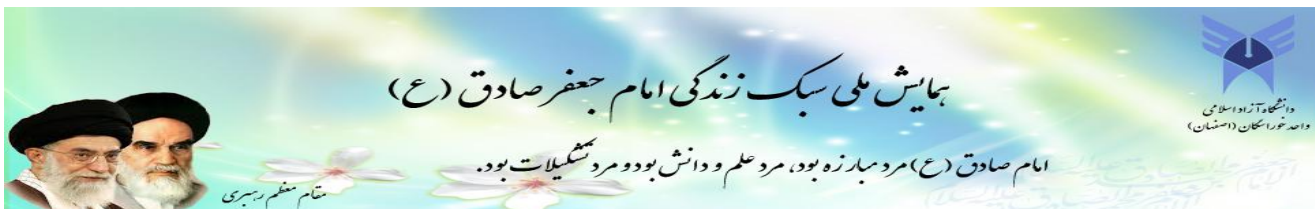


۱- مختصری از زندگینامه امام صادق علیه السلام

نام مبارک امام ششم علیه السلام جعفر فرزند محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است و کنیه‌ی او ابو عبدالله و لقبش «صادق» می‌باشد (و القاب دیگری نیز برای ایشان ذکر کرده‌اند) امام روز جمعه هنگام طلوع فجر، هفدهم ماه ربیع الأول سال هشتاد هجری قمری در مدینه متولد شد. مادر گرامی آن حضرت ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر (خلیفه‌ی اول) می‌باشد. مدت عمرشان ۶۵ سال بود که دوازده سال آن در زمان حیات جدش امام سجاد علیه السلام و ۳۱ سال با پدر بزرگوارش سپری نمود و مدت امامت آن حضرت ۳۴ سال بود؛ خلفای دوران امام به ترتیب عبارت بودند از: هشام بن عبدالملک، ولید بن یزید، یزید بن ولید بن عبدالملک، ابراهیم بن ولید و خلافت مروان حمار - آخرین خلیفه‌ی اموی - و پس از انقلاب سیه جامگان خراسان به رهبری ابومسلم در سال ۱۳۲ هجری قمری و پیروزی طرفداران حکومت آل محمد صلی الله علیه و آله بساط حکومت چند ساله بنی امیه در هم پیچیده شد و بنی عباس روی کار آمدند؛ خلفای بنی العباسی هم دوره با امام به ترتیب: ابوالعباس عبدالله بن محمد بن، علی بن عبدالله بن عباس - معروف به «سفاح» - پس از او برادرش عبدالله معروف به - ابوجعفر منصور - بودند که حضرت توسط منصور مسموم و به شهادت رسیدند. حضرت - بنا به قولی - روز دوشنبه یازدهم ماه رجب سال ۱۴۸ هجری قمری وفات نمود و ایشان در قبرستان بقیع کنار قبر پدر و جدشان امام سجاد علیه السلام و عمویشان امام مجتبی علیه السلام به خاک سپرده شد. (1)

۲- شرایط سیاسی دوران امام صادق علیه السلام:

امام صادق علیه السلام با دولتهای مروانی و عباسی معاصر بوده و در دوران حیات آن امام بزرگوار برهه‌ای از زمان به وجود آمد که ستمگران عصر و طاغیان زمان نمی‌توانستند آن امام را مورد اذیت و آزار قرار دهند. این برهه‌ی زمانی از اواخر حکومت مروانیان آغاز شد و تا اوایل حکومت عباسیان ادامه داشت. در این برهه امویان و شامیان بر ولید بن یزید شوریدند و تن نیمه جانش را از بین بردند بنابراین آشوبی در سراسر کشورهای اسلامی به وجود آمد و در نتیجه حکومت مروانیان فرو پاشید. از سوی دیگر دعوت به حکومت



بنی عباس و تبلیغ به نفع آنان برای روی کار آمدنشان در اطراف و اکناف کشور اسلامی صورت می گرفت و همه‌ی این امور ذهن فرزندان مروان را از تعرض به امام صادق علیه السلام که به تلاش گسترده‌ی علمی و فرهنگی سرگرم بود، باز می داشت و پس از آنکه بنی مروان سقوط کردند و در جنگ قدرت زمین خوردند، فرزندان عباس حکومت را به دست گرفتند. آنان نیز مدتی به پاکسازی محیط از عناصر اموی مشغول بودند و در تحکیم پایه‌های حکومت جدید خود کوشیدند و امام صادق علیه السلام با استفاده از این فرصت به نشر علوم و معارف پرداخت. (۲)

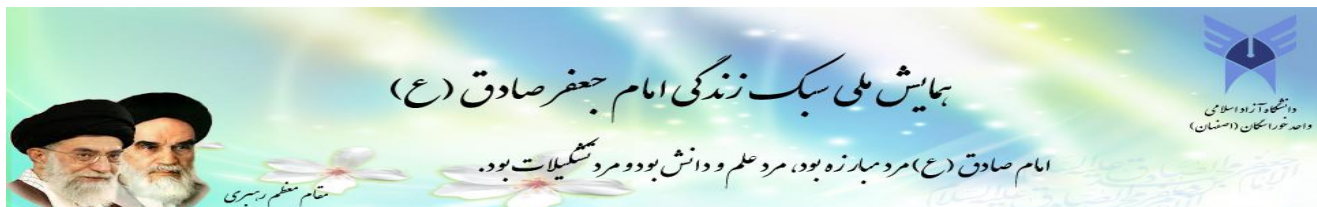
اما چرا با این وجود اینکه با پیشگویی از موفقیت عباسیان و دستیابی آنان بر حکومت آنان خبر داده بود؛ باز عباسیان امام را نقطه مقابل خود می دیدند؟

زیرا سفاح از آن می ترسید که دل مردم به سوی امام صادق علیه السلام معطوف شود و آنان منزلت امام را بشناسند؛ به ویژه آنکه طرز تفکر مردم در مورد خلافت، آن بود که خلیفه باید فرزند پیامبر و از اهل بیت باشد و هنوز مردم خلافت را جدا از دین نمی دانستند. پس طبعاً مردم به دنبال امام صادق علیه السلام که هم فرزند پیامبر و امام و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود می رفتند. البته هر چند که سفاح، نخستین خلیفه‌ی عباسی امام صادق علیه السلام را فراموش نکرده بود ولی او چندان هم به فکر امام نبود و بیشتر به امویان و مروانیان می اندیشید تا آنکه دوران منصور فرا رسید و سلطنت عباسیان استقرار یافت؛ آن وقت او گاه و بیگاه برای امام صادق علیه السلام ایجاد مزاحمت می کرد و به آن حضرت تنگ می گرفت و گاهی هم امام صادق علیه السلام را به حال خود می گذاشت زیرا حضرت بر اثر فعالیت ها و پرورش شاگردان بزرگ، شهرت فراوان به دست آورده و همه روزه کاروان هائی از نقاط مختلف برای دیدار و استفاده از محضرشان به مدینه می آمدند و همین توجه قلبی مردم، منصور را به وحشت می انداخت و نیز منصور نمی توانست دانشگاه امام صادق علیه السلام را برای مقاصد سیاسی خود، آلت دست قرار دهد و یا آن را به همکاری با خود وادار نماید چراکه این دانشگاه از روز نخست مبارزه‌ی منفی با ستمکاران را سرلوحه‌ی تعالیم خود قرار داده بود و به شاگردان خویش اجازه‌ی دوستی و همکاری با ظالمان را نمی داد، تا چه رسد به اینکه آنان را در هدف هایشان یاری دهد. (۳)

اما منصور بعد از یک سری آزار و اذیت به حضرت صادق علیه السلام از ایشان درخواست کرد که هدیه و تحفه‌ای به وی بدهد که نزد هیچ کس نظیر و مانند آن نباشد و امام صادق علیه السلام نیز چوب دستی‌ای را که یادگاری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و یک ذرع طول داشت، به رسم هدیه به منصور داد. منصور بسیار خوشحال شد و دستور داد آن را چهار قسمت کنند و هر قسمت را در جائی نهاد. سپس به امام صادق علیه السلام گفت: شما را به پاداش این هدیه آزاد می گذارم تا دانش و علم خود را به شیعیانان تعلیم دهید و من هرگز متعرض شما و شیعیانان نخواهم شد. پس بدون ترس و وا همه به مردم فتوی بدهید، ولی در شهری که من هستم، نباشید. (۴)

۳- شرایط اجتماعی و فرهنگی دوران امام صادق علیه السلام:

اختلافات سیاسی بین امویان و عباسیان و تقسیم شدن اسلام به فرقه‌های مختلف و ظهور عقاید مادی و نفوذ فلسفه‌ی یونان در کشورهای اسلامی، موجب پیدایش یک نهضت علمی گردید. نهضتی که پایه‌های آن بر حقایق مسلم استوار بود. چنین نهضتی لازم بود، تا هم حقایق دینی را از میان خرافات و احادیث جعلی بیرون کشد و هم در برابر زندیق‌ها و مادی‌ها با نیروی منطقی و قدرت استدلال مقاومت کند و آراء سست آنها را، محکوم سازد؛ مناظرات آن حضرت با افراد دهری و مادی مانند «ابن ابی العوجاء» و «ابوشاکردیصانی»



و حتی «ابن مقفع» معروف است. به وجود آمدن چنین نهضت علمی در محیط آشفته و تاریک آن عصر، کار هر کسی نبود، تنها وجود گرامی حضرت صادق (ع) می‌توانست چنین مقامی داشته باشد، که با کناره‌گیری از جنجال‌های سیاسی از آغاز امامت در نشر معارف اسلام و احادیث راستین دین مبین و تبلیغ احکام و تعلیم مسلمانان کمر همت ببندد. زمان امام صادق (ع) در حقیقت عصر طلایی دانش و ترویج احکام و تربیت شاگردانی بود که هر یک مشعل نورانی علم را به گوشه و کنار بردند و در «خودشناسی» و «خداشناسی» مانند استاد بزرگ و امام بزرگوار خود در هدایت مردم کوشیدند. (۵)

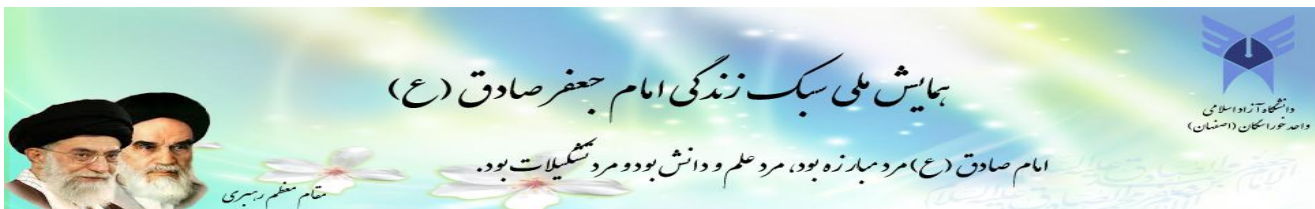
از جمله این شاگردان می‌توان به «هشام بن حکم»، «مومن الطاق»، «محمد بن مسلم» و «زراره بن اعین» اشاره نمود. (۶)

همزمان با نهضت علمی و پیشرفت دانش به وسیله‌ی حضرت صادق (ع) در مدینه، منصور خلیفه‌ی عباسی که از راه کینه، به فکر ایجاد مکتب دیگری افتاد که هم بتواند در برابر مکتب جعفری استقلال علمی داشته باشد و هم مردم را سرگرم نماید، بنابراین دستور داد مدرسه‌ای در محله‌ی «کرخ» بغداد تأسیس نمایند؛ منصور در این مدرسه از وجود ابوحنیفه در مسائل فقهی استفاده نمود و نیز مالک را - که رئیس فرقه‌ی مالکی است - بر مسند فقه نشانند و دستور داد کتب علمی و فلسفی را از هند و یونان آورده و ترجمه نمودند، ولی این مکتب‌ها نتوانستند وظیفه‌ی ارشاد خود را چنانکه باید انجام دهند؛ چراکه امام صادق (ع) مسائل فقهی و علمی و کلامی را که پراکنده بود به صورت منظم درآورد، و در هر رشته از علوم و فنون شاگردان زیادی تربیت فرمود که باعث گسترش معارف اسلامی در جهان گردید و دانش گستری امام (ع) در رشته‌های مختلف فقه، فلسفه و کلام، علوم طبیعی و... آغاز شده و فقه جعفری پایه‌گذاری می‌شود که در واقع توضیح و بیان همان اصول و فروعی بود که در مکتب اسلام از سوی خدا به پیغمبر بزرگوارش از طریق قرآن و وحی رسیده و توسط پیامبر بیان شده بود؛ در همین دوران است که فلسفه یونان مطرح می‌شود بنابراین حضرت صادق (ع) در رشته‌ی فلسفه و حکمت با اصحاب و حتی کسانی که از دین و اعتقاد به خدا دور بودند مناظراتی داشته‌اند. (۷)

۴- فعالیت علمی حضرت صادق علیه السلام:

فعالیت‌های امام (علیه السلام) در زمینه نشر معارف اسلامی را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود: اول) سخنرانی و طرح مساله از جانب خود حضرت و پاسخ به آن که هر چند بسیار قابل توجه است اما در این مقاله منظور نبوده و فقط به همین اشاره اکتفا می‌نماییم. دوم) مناظره که در این روش حضرت به صورت قاطعانه در برابر شبهه‌های غرض‌آلود می‌ایستادند و این شبهات بیشتر در میان عامه مردم انتشار می‌یافت؛ در مناظره یک روح حاکم است و آن استدلال و احتجاج در راه یقینی ساختن مقصود به طریق عقلی است و در آن روی سخن با منکران و ناباوران است که در راه پذیرش، موانعی در برابر خود می‌یابند. این موانع گاه باورهای خود ایشان است - حق باشد یا باطل - و گاه تعارضات و یا شبهات و سؤال‌هایی که در عقاید و نظریات دینی موثر بوده و با اغراض سیاسی یا برای از بین بردن روح حقیقی اسلام مطرح می‌شد. از این رو لازم است با نرمش و مدارا و در عین حال استواری و پیگیری، موانع را شناخت و آنها را برطرف ساخت تا راه برای پذیرش نظر، هموار و ساده گردد. این کار معمولاً به کمک مقدمات صحیح و بدیهیاتی صورت می‌گیرد که طرف مخالف، به آنها معتقد و پایبند است و آن گاه به مدد براهین، نتایج صحیح، یکی پس از دیگری بر پایه آن مقدمات بنا می‌شود تا هدف مورد نظر در دسترس اندیشه و باور قرار گیرد. این روش پیامد اعمال زیر بود:

مقابله با امواج ناشناخته و فاسد که اوضاع سیاسی فاسد عهد امویان و عباسیان آن را به وجود آورده بود و از طرفی معلول کشمکش‌های مذهبی و قبیله‌ای و قومی در این دو دوره بود و از طرفی دیگر در نتیجه‌ی فکر بیگانگان، از راه ترجمه‌ی کتاب‌های



یونانی و فارسی و هندی از جهت پدید آمدن گروه‌های خطرناک مانند گروه‌های «غلات» و «زندیقان» و «جاعلان حدیث» و «اهل رأی و متصوفه» که زمینه‌های مساعد برای رشد انحراف حاصل کرد. (۸)

۴-۱- مناظره چیست ؟

برای آشنایی بیشتر با روش حضرت لازم است مناظره را از لحاظ لغوی واصطلاحی بررسی نماییم :

- معنای لغوی:

مناظره ، واژه ای عربی و از ریشه نظِرْ نَظَرًا، مَنظَرًا، مَنْظَرَةً است. (۹) اصل معنای النَّظَرُ «دیدن با چشم می باشد.» صاحب مقاییس اللغه ضمن اشاره به این معنا، اضافه می نماید که این کلمه توسعه معنایی یافته است (۱۰) و در نتیجه همین توسعه معنایی ، به مفهوم تدبّر و تفکّر در یک امر نیز به کار رفته است. (۱۱)

مناظره در ادب فارسی به معنی جدال کردن ، با هم بحث کردن ، با هم سؤال و جواب کردن ، با هم نظر کردن (فکر کردن در حقیقت و ماهیت چیزی)، مجادله و نزاع با همدیگر و بحث با یکدیگر در حقیقت و ماهیت چیزی به کار رفته است. (۱۲)

- معنای اصطلاحی:

مناظره ، مکالمه و گفت و گویی دو طرفه است که هر یک با استدلال و ارائه براهین سعی می کند برتری و فضیلت خویش را بر دیگری به اثبات برساند. (۱۳) مناظره نیز مانند مفاخره ، در اساس ، حماسه است ؛ زیرا در آن ، بین دو چیز بر سر برتری و فضیلت خود بر دیگری ، نزاع و اختلاف لفظی درمی گیرد و هر یک با استدلالاتی خود را بر دیگری ترجیح می دهد و سرانجام یکی مغلوب یا مجاب می شود. (۱۴)

- راغب اصفهانی در تعریف مناظره می گوید:

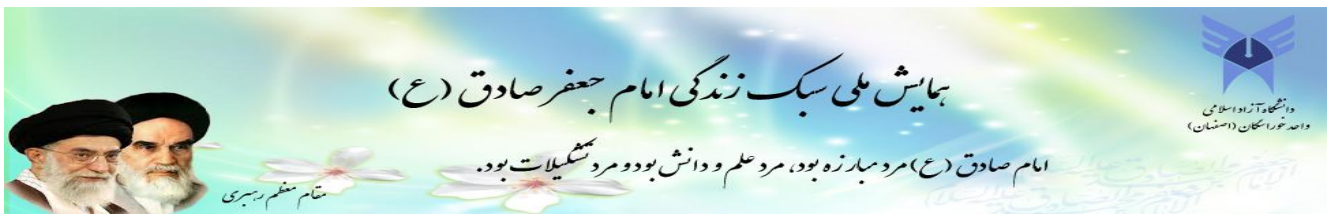
مناظره عبارت است از گفت و گو و نکته بینی طرفینی رو در رو، و به میان آوردن هر آنچه به آن معتقد است . او نظر را عبارت از کاوش می داند و می گوید نظر نسبت به قیاس اعم است ؛ زیرا هر قیاسی ، نظر است ولی هر نظری ، قیاس نیست. (۱۵)

صاحب نفایس الفنون در تعریف دیگری می نویسد: مناظره ، نظر است به بصیرت از جانب مستدل به وسایل ، در نسبت واقعه میان دو چیز از برای اظهار صواب و در ادامه این تعریف می نویسد:

نظر را به بصیرت قید کردیم ؛ چرا که نظر به چند معنی دیگر آمده است ، و قید اظهار صواب را آورده ایم تا مجادله و مغالطه از این تعریف خارج شود؛ چرا که مجادله و مغالطه برای الزام خصمند نه چیز دیگر و اگر بخواهند که مناظره همه این موارد را در بر بگیرد، باید قید الزام خصم را در تعریف بیاورند. (۱۶)

با توجه به این که جدل نیز نوعی مناظره و رویارویی فکری است ، بعضی چون مرحوم مظفر در کتاب المنطق ، ضمن بحث از جدل ، گاهی مناظره را به جای جدل به کار می برد. (۱۷)

بنابراین نام مناظره ، جلساتی را در ذهن تداعی می کند که در آن حداقل دو نفر در حضور فرد یا افرادی به عنوان داور (حکم) درباره موضوعی بحث می کنند. این نوع مناظره از قدیم الایام در میان فارسی زبانان معمول بوده و به ویژه بعد از اسلام رواج بیشتری یافته



است. برای به سامان آوردن آن و پرهیز از مغالطه ها و سفسطه ها از میان ایرانیان، دانشمندانی چون ابوعلی سینا و خواجه نصیر الدین طوسی به تنظیم قواعد علم منطق اهتمام ورزیدند. (۱۸)

مناظره به این معنی که ما آن را مناظره واقعی (حقیقی) می نامیم، از قدیم الایام بین صاحبان ملل و نحل هم وجود داشته است و همچنان که اشاره شد، کتابهایی که درباره منطق تالیف شده، به منظور پیشگیری از خطا در مباحث، تدوین گردیده است و در تاریخ علوم، مناظرات زیادی در هر علمی، به ویژه در علوم مذهبی و کلامی، گزارش شده است.

۴-۲- هدف مناظره:

هدف از مناظره همیشه بیان برتری یک طرف بر دیگری نیست. هدف اصلی مناظره های رسمی، رسیدن به حقیقت یک امر است؛ بر خلاف مجادله ها که هدف از آنها، اسکات خصم و غلبه بر او است. اما این هدف همیشه در مناظره ها لحاظ نمی شود. یکی از اهداف مناظره آموزش است؛ آموزشی غیر مستقیم که به دلیل شیوه خاص مناظره در اذهان ماندگار است. (۱۹)

۴-۳- روش امام صادق علیه السلام در مناظره:

بنابر تحقیقات انجام شده مناظرات آن حضرت را به دو روش کلی می توان تقسیم نمود:

- به صورت مستقیم: که در این روش حضرت خود مناظره را با فرد پرسشگر انجام می دادند مانند مناظراتی که با افرادی چون ابو شاکر دیصانی، ابو حنیفه و ابن ابی العوجا انجام داده اند...

- به صورت غیر مستقیم: گاهی مناظرات به این روش انجام می پذیرفت که حضرت با آموزش عملی به شاگردان، آنها را به مناظره با افراد می خواند و با نظارت و مدیریت خود بر نحوه مناظره شاگردان این روش موثر علمی را به آنها آموزش داده و مشکلاتشان را گوشزد می نمودند گاهی افرادی را تشویق به مناظره و برخی را از این عمل نهی می نمودند که ذکر این روایت خالی از لطف نیست:

- حمزه از امام صادق علیه السلام پرسید: شنیده ام شما دوست نمی دارید بر سر مسائل فکری و عقیدتی بحث و درگیری شود؟ امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: از بحث و مناظره ی تو و امثال تو نگرانی ندارم. تو که می دانی چگونه پرواز کنی و چگونه بر زمین بنشینی، از بحث و مجادله ی مثل تو هرگز بدمان نمی آید. تو به احتجاج بپرداز و از ما دفاع کن. (۲۰)

همچنین است در مناظره شاگردان با متکلم شامی - که در ادامه مقاله خواهد آمد- امام روش هر کدام از شاگردان را بررسی و مشکلات آنان را گوشزد نموده است.

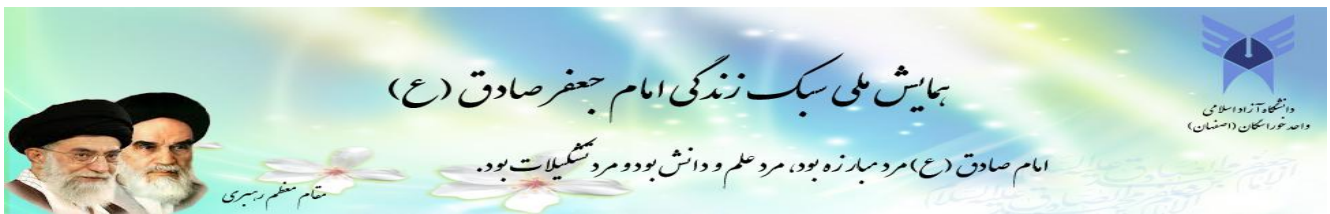
اهداف امام در این روش ها را به دو دسته جداگانه می توان تقسیم نمود:

- در سطح عامه مردم:

- از بین بردن جهل امت از لحاظ عقیده به مکتب
- ایستادگی در برابر امواج کفر آمیز و شبهه های گمراه کننده که در پس روبرو شدن مردم با فرقه ها و دانشهای مختلف ایجاد شده بود.

- حل مشکلاتی که از تاثیر انحراف ناشی می شد.

- در سطح خواص و شاگردان:



- رشد و راتقای سطح علمی شاگردان برای رویارویی با سوالات و مسائلی که در برخورد با علوم جدید ممکن بود- برای خودشان یا دیگران - ایجاد شود.

۴-۴- عناصر رستگاری جنبش علمی امام صادق علیه السلام:

علت موفقیت امام صادق علیه السلام چه بود ؟

برای پاسخ به این سوال لازم است بدانیم ؛ جنبش امام (ع) در برنامه ریزی و هدف نهائی بر دو حقیقت استوار بود :

اول : ایجاد پایگاه های مردمی جهت برقراری رابطه ی مخصوص امام و پیروان او چندان که بتواند آن پایگاه تا داخل صفوف امت وارد شده و چنان وسعت یابد که به بزرگ ترین هدف امام (ع)- عمل به اسلام - نایل شده و درافکار تأثیر گذار باشد.

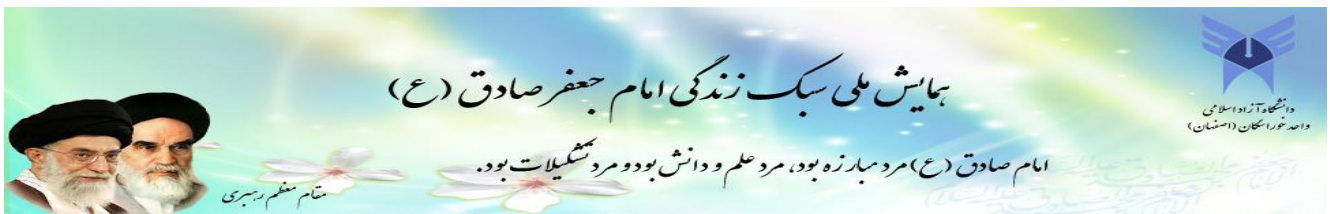
دوم : جلب اطمینان و اعتماد امت نسبت به جنبش امام (ع) « زیرا دعوت - هر دعوتی که باشد - تا زمانی که طرفدار نیازها و خواسته های توده ی مردم نباشد و آرزوهای آنان را بیان نکند بی تردید به شکست منتهی می گردد و از طرف دیگر، در پی دعوتی رفتن، هر چند هدف بزرگ و والائی باشد، موفق نخواهد شد مگر این که از سوی مردم پشتیبانی شود. از این رو است که می بینیم دعوت عباسیان موفق گردید زیرا از شعار «الرضا من آل محمد» استفاده کردند و توانستند بدین ترتیب حمایت شیعیان را به خود جلب نمایند.

پس، بنیاد کردن پایگاه های مردمی و به دست آوردن اطمینان امت دو شرط اساسی بود برای زیاد شدن به حمایت از فعالیت امام (ع) و دور نگاه داشتن جنبش او از کوشش ها و احتمالاتی که در بر گیرنده ی امور غیر اصیل بود و به نفع حکومت تمام می شد. خلاصه، حمایت امت، مجالی برای نفوذ عباسیان و غیر عباسیان باقی نمی گذاشت. (۲۱)

۴-۵- رونق گرفتن بحثهای کلامی در منطقه ی شرق اسلامی و علت آن :

یکی از دلایلی که باعث شد مناظرات دارای اهمیت شده و طرفداران زیادی پیدا کند ؛ رونق گرفتن بحث های کلامی در دوره امام صادق علیه السلام بود و این مسئله خود مرهون دلایلی است که به آن اشاره می نماییم:

ضعیف شدن و سپس درهم ریختن حکومت مروانیان، زمینه آزادی های سیاسی را فراهم آورد و در گوشه و کنار منجر به قیام های دینی و دسته بندی مردم علیه حاکمان شد و البته آزادی بحث های علمی را در شاخه های گوناگون نیز موجب شد. از این جمله رونق گرفتن بحثهای کلامی در حلقه های درسی بود - خواه برای افزودن دانش و خواه برای مغلوب کردن خصم - این بحث از ده ها سال پیش آغاز شده بود، اما بازار آن در پایان سده ی نخست و آغاز سده ی دوم هجری گرمی خاصی یافت. چرا که مردمی که در مکه و مدینه دعوت رسول خدا (ص) را پذیرفتند، ذهنی ساده داشتند. این سادگی از محیطی که در آن زاده شده و به سر می بردند نشأت یافته بود. زمانی که اسلام آوردند ، سخنان رسول (ص) را بی چون و چرا می پذیرفتند. اگر در دانستن چیزی در می ماندند مشکل خود را با پیغمبر در میان می نهادند یا به قرآن و حدیث باز می گشتند و از یاران رسول خدا که بصیرت بیشتر داشتند یاری می خواستند. آنچه از ظاهر قرآن می فهمیدند برایشان حجت بود، و ضمیر دلشان در دانستن آن روشن می شد. می دانستند خدا عالم است و هرگز بدان نمی اندیشیدند که علم او عین ذات اوست یا جزء ذات او، در این باره چیزی به خاطرشان نمی گذشت و اگر هم می گذشت از آن می گذشتند. نه منطبق یونانی می دانستند و نه با علم کلام آشنا بودند. هنگامی که به کشورگشایی برخاستند و به سرزمین های



همسایه‌های شرقی و شمالی وارد شدند تا به تبلیغ دین بپردازند با مردمی روبرو شدند که اندیشه‌هایشان درباره‌ی دین، مانند آنان ساده و بی‌آلایش نبود؛ بسیاری از دانشمندان آن سرزمین ها سال ها به بحث های عقلانی که علم کلام نامیده شد سرگرم بودند و کلام یهودی، مسیحی و زرتشتی در مجلس های آنان جایی داشت. طبیعی است که میان این افراد بحث هایی مطرح شود که مبلغان قادر به پاسخ دادن نبودند بنابراین مسلمانان دانستند با روگردانی از بحث و مناظره نمی‌توان کاری پیش برد و باید با سلاح آنان به جنگشان رفت لذا منطق و کلام را فراگرفتند و بازار مناظره رونق گرفت. گویا نخستین بحثی که در این باره به میان آمد، بحث جبر و اختیار است - آیا آدمی در کار خود اختیار دارد؟ یا اراده‌ی خدا او را به کار وامیدارد - در برخی کتاب ها تاریخ پیدایش این بحث‌ها را پایان سده‌ی نخستین از هجرت نوشته‌اند. لیکن از پاره‌ای گفتگوها که با امیرمؤمنان (ع) در میان آمده، معلوم می‌شود هنوز سده‌ی نخستین به نیمه نرسیده، مسلمانان با بحث قدر آشنا بوده‌اند. (۲۲)

در یکی از سخنان حضرت علی (ع) وقتی از ایشان سوال می‌کند: رفتن ما به شام به قضا و قدر خدا بود؟ و امام به او پاسخ مثبت می‌دهد و او می‌گوید: پس رنج ما باطل است. امام می‌گوید: گویا تو قضاء لازم و قدر حتم را قصد داری؟ (۲۳)

به هر حال در پایان سده‌ی نخستین از هجرت و آغاز سده‌ی دوم این بحث در مجلس های علمی رونق یافته بود و از امام صادق (ع) در این باره پرسش ها شده است. از جمله آنکه حضرت در پاسخ شخصی که از قضا و قدر می‌پرسد می‌فرماید: چون روز رستاخیز آید و خدا آفریدگان را فراهم نماید، از آنچه بر آنان عهد بسته است-عهد الست- سوال می‌کند و از آنچه قضای او بر آن رفته نخواهد پرسید. (۲۴)

دیگر از بحثهایی که در پایان سده‌ی نخست و آغاز سده‌ی دوم [عصر امام صادق (ع)] رونق داشته، بحث حدوث و قدم عالم است- آیا جهان نو پدید آمده یا دیرینه است؟- و نتیجه‌ی بحث در حادث یا قدیم بودن عالم به صفات حق تعالی باز می‌گردد که قدیم است یا حادث از جمله افرادی که درباره‌ی حدوث یا قدم عالم از امام صادق پرسش کرده، ابوشاکر دیصانی و ابن ابی العوجاست. (۲۵)

در این جا لازم است پس از بیان علت انتخاب این روش مهم علمی برای ابلاغ امر رسالت توسط حضرت و توجه همگان به مبحث مناظره؛ به بررسی سیره حضرت در مناظره پرداخته و روش های آن جناب را از دل روایات استخراج نموده تا روشنگر راه ره پویان صدیق علم باشد:

۶- مناظرات امام صادق (علیه السلام) و شیوه های آن جناب:

۶-۱- فرار گرفتن در جایگاه پرسشگر (استدلال همراه با پرسش):

امام گاهی در برابر انکار حقیقت و شبهاتی که مخالفان ایجاد می‌کردند، به جای بحث و استدلال های پیچیده، با طرح سؤالاتی بیدار کننده، مخاطب را به عجز می‌کشاندند و با طرح سؤالاتی آنها را نسبت به عقایدشان دچار تردید کرده و نسبت به جهل شان آگاه می‌نمودند و آماده شنیدن حقیقت می‌کردند یعنی از مرحله انکار به مرحله شک رسیده و در این زمان بود که آنها آماده شنیدن حقایق و در نتیجه پذیرفتن آن می‌شدند.

به عنوان نمونه می‌توان به مناظره حضرت با طیب مخصوص منصور اشاره نمود: (۲۶)



بهائش ملی سبک زندگی امام جعفر صادق (ع)

امام صادق (ع) مرد مبارزه بود، مرد علم و دانش بود و مرد تشکیلات بود.

مقام معظم رهبری

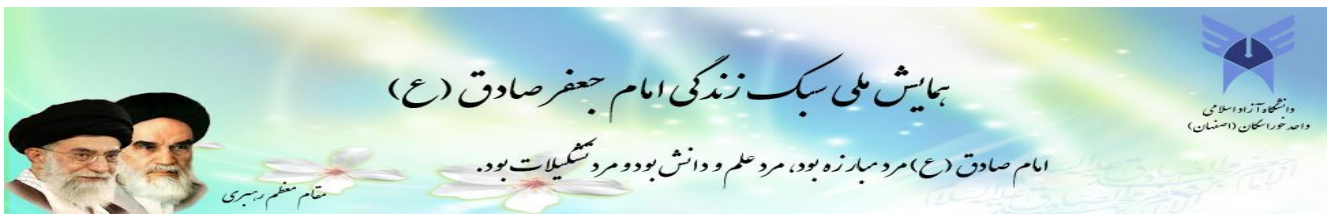
امام علیه السلام روزی بر منصور وارد شد در حالی که طبیب مخصوص منصور هم در نزد او بود و کتاب طبی را بر او می خواند و امام علیه السلام گوش می داد تا هندی مطلب را تمام کرد و به امام علیه السلام گفت میل دارید از این مطالب که می دانم به شما بگویم امام علیه السلام فرمود نه من بهتر از اینها را دارم هندی پرسید آنها چیست امام علیه السلام فرمود ما گرمی را به سردی و سردی را به گرمی و تر را به خشک و خشک را به تر معالجه می کنیم و در عین حال به امید خدا هستیم و به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است عمل می کنیم و او فرموده است (المعدة بيت الداء والحمية هي الدواء) یعنی معده خانه ی درد و پرهیز دوی آنست .

و بدان که بدنم را به آنچه عادت داده ام باقی نگاه می دارم هندی طبیب در جواب امام علیه السلام عرض کرد طب غیر از اینها نیست سپس امام علیه السلام به او فرمود از تو چیزی می پرسم هندی عرض کرد، پرسید امام علیه السلام از او پرسید چرا در سر انسان شصت استخوان ریز دارد و چرا موی سر انسان روی سر او بیرون می آید و چرا پیشانی خالی از مو شده و چرا در پیشانی خطوط و شیارهایی هست و چرا روی چشم ابرو قرار داده شده و چرا چشم انسان شبیه به بادام است و چرا بینی بین دو چشم است و چرا لوله های بینی رو به پائین است و چرا لب و شارب انسانی روی دهان است...

گوش هندی به بیانات امام علیه السلام بود و هر سؤالی را که امام می فرمود او می گفت: نمی دانم امام می فرمود: من می دانم، هندی خواهش کرد علل آنها را به او بگوید امام علیه السلام فرمود در سر شصت استخوان ریز هست به این جهت که یک چیز میجوف اگر بین قطعات آن فاصله نباشد به زودی می شکند و اگر برای آن فاصله هایی قرار دهند و تقسیماتی داشته باشد دیرتر از بین می رود و شکستگی پیدا نمی کند و موی سر به آن جهت بالای سر است که بخار و چربیها از مغز خارج شود و سردی و گرمی را از سر خارج کند و آنکه پیشانی از مو خالی است به آن جهت است که نور را به مخزن نور چشم برساند و خطوط و شیارهای پیشانی برای آن است تا عرقی که از سر می ریزد مثل نهرهایی در این خطوط جاری و ابروان را روی چشم قرار داده است تا نور به قدر کفایت به چشم برسد ... و بودن بینی در بین دو چشم برای تقسیم نور است تا این استوانه ، نور را تقسیم کند و چشم انسان از آن جهت (لوزی یا شبیه به آنست) که آب و دوا در آن نمانند و کثافات از آن بیرون آید و اگر بنا بود چهارگوش یا گرد باشد آب و دوا را در خود نگاه می داشت و مشکلاتی ایجاد می کرد و همچنین سوراخ های بینی را به طرف پائین قرار داد تا کثافات و مواد زاید از مغز و سر به طرف پائین سرازیر شود و بویها را استشمام کند و اگر به طرف بالا بود چنین خاصیتی نداشت و لب را روی دهان قرار داد تا مانعی ایجاد کند و کثافات بینی به دهان نرود و غذای انسانی را آلوده نسازد و حضرت حکمت آفرینش الهی را یکی یکی برای طبیب بیان فرمود، پس از این توضیحات طبیب هندی از امام علیه السلام پرسید: این مطالب را از کجا یاد گرفته اید؟ امام علیه السلام فرمود: از پدران خود و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم .

هندی، با تصدیق آنچه امام فرمود گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و عبده و انك اعلم اهل زمانك» شهادت می دهم که خدائی نیست جز خدای یکتا و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا و بنده ی او است و شهادت می دهم که تو داناترین مردم زمان خود هستی.

در این جا ما به ذکر خلاصه ای از مناظرات امام با طبیب هندی اکتفا می نمایم که در آن ها می توان به این نکته پی برد که حضرت در این گفتگوها، علمی را در اختیار طبیب قرار می دهند که در هماهنگی با علم او باشد؛ به دیگر سخن اینکه از آن جا که حضرت با یک پزشک روبرو هستند با قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر از مطالبی پرسش می نمایند که با مسئله پزشکی در ارتباط است و این یکی از

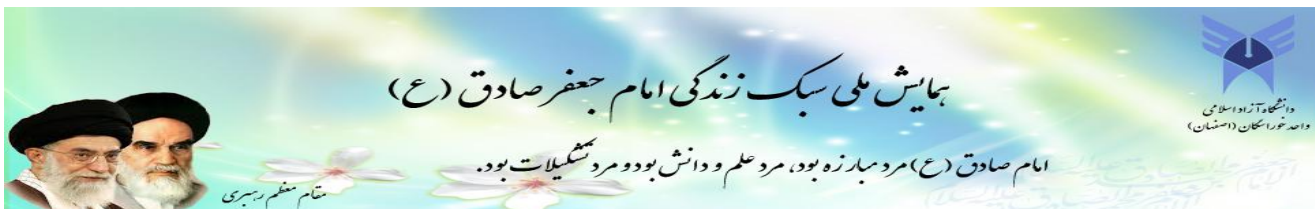


بهترین روش هاست که حضرت به ما نشان می دهند - با هرکس به مقتضای علم و قدرت اندیشه ای که دارد سخن بگویند - که در نهایت طبیب به عمق مرتبه علمی و عالم الغیوب بودن حضرت پی برده و اسلام می آورد.

- مناظره اصحاب امام با متکلم شامی که امامت حضرت را قبول نداشت. (۲۷)

محمد بن قولویه (به سند خود) از یونس بن یعقوب روایت کرده که در محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت وارد شده به او عرض کرد: من مردی هستم دارای علم کلام و فقه و عالم به احکام دین، و آمده‌ام با اصحاب تو مناظره و بحث کنم! حضرت به او فرمود: این سخن تو از گفته‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است یا از پیش خود تو است؟ گفت: برخی از سخن رسول خدا است و برخی از خود من. امام علیه السلام فرمود: پس تو در این صورت شریک رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشی؟ گفت: نه. فرمود: آیا وحی الهی به تو رسیده است؟ گفت: نه. فرمود: آیا پیروی و اطاعت تو واجب است همچنان که اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب است؟ گفت: نه. یونس گفت: پس آن حضرت به من نظر کرده فرمود: ای یونس بن یعقوب! این مرد پیش از اینکه سخن بگوید خود را محکوم کرد؛ سپس به من فرمود: ای یونس! اگر علم کلام را خوب می‌دانی با او سخن بگوی ...

یونس گوید: پس بیرون رفتم و حمران بن اعین که خوب علم کلام را می‌دانست با محمد بن نعمان احوال که مردی متکلم بود و همچنین هشام بن سالم، قیس ماصر - را با خود به خیمه امام آوردم - و هشام بن حکم نیز به ما ملحق شد، و چون همه در مجلس جا گرفتیم، به دستور امام یکی یکی با مرد شامی مناظره کردیم تا نوبت به هشام - که جوانی نارس بود - رسید. پس مرد شامی به هشام گفت: درباره‌ی امامت این مرد، یعنی، حضرت صادق علیه السلام با من گفتگو کن! هشام رو به شامی کرده گفت: ای مرد! بگو بدانم آیا خدای تو برای بندگانش خیر اندیش‌تر است یا خودشان برای خود؟ شامی گفت: بلکه پروردگار من خیر اندیش‌تر است. هشام گفت: در مقام خیر اندیشی برای بندگانش درباره‌ی دینشان چه کرده است؟ شامی گفت: ایشان را تکلیف فرموده و برای آنان درباره‌ی آنچه به ایشان تکلیف کرده برهان و دلیل بر پا داشته و بدین وسیله شبهات ایشان را بر طرف ساخته است. هشام گفت: آن دلیل و برهانی که برای ایشان بر پا داشته چیست؟ شامی گفت: او رسول خدا صلی الله علیه و آله است. هشام گفت: پس از رسول خدا کیست؟ شامی گفت: کتاب خدا و سنت. هشام گفت: آیا امروز کتاب و سنت درباره‌ی آنچه ما در آن اختلاف کنیم به ما سود بخشد به طوری که اختلاف را از میان ما بردارد و اتفاق در میان ما برقرار سازد؟ شامی گفت: آری. هشام گفت: پس چرا ما و تو اختلاف کرده‌ایم و تو از شام به نزد ما آمده‌ای و گمان می‌کنی که رأی (یعنی، به رأی خویش عمل کردن) راه دین است و خود اقرار داری که رأی نمی‌تواند دو نفر را که با هم اختلاف دارند به یک حرف (و بر سر یک سخن) گرد آورد؟ شامی خاموش شد و در فکر فرو رفت. امام صادق علیه السلام به او فرمود: چرا سخن نمی‌گویی؟ شامی گفت: اگر بگویم ما اختلاف نداریم به دروغ سخن گفته‌ام؛ و اگر بگویم کتاب و سنت اختلاف را از میان بر می‌دارد بیهوده سخن گفته‌ام؛ زیرا کتاب و سنت از نظر مدلول و مفهوم و توجیهاتی مختلف دارند (و آیه و حدیث را گاهی چند جور می‌شود معنی کرد) پس آن مرد شامی همان سئوالات هشام را یکی یکی مطرح کرد و گفت: آیا خداوند برای مخلوقاتش کسی را فرستاده که ایشان را متحد گرداند و اختلاف از میانشان بردارد و حق را از برایشان آشکار کند؟ هشام گفت: آری. شامی گفت: آن کیست؟ هشام گفت: اما در آغاز شریعت، آن کس، رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، و اما پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگری است. شامی گفت: آن کس دیگر جز پیغمبر که جانشین او است کیست؟ هشام گفت: در این زمان یا پیش از آن؟



شامی گفت: در این زمان. هشام گفت: اینکه نشسته است؛ یعنی حضرت صادق علیه السلام، کسی که مردم از اطراف جهان به سویش رهسپار گردند و از روی دانشی که به ارث از پدر و جدش به او رسیده به خبرهای آسمان ما را آگاه کند. شامی گفت: من از کجا می توانم این حقیقت را بدانم (که این چنین است)؟ هشام گفت: هر چه می خواهی از او بپرس. شامی گفت: جای عذری برای من باقی نگذاشتی و بر من است که از او بپرسم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای مرد شامی! من زحمت پرسش کردن را برای تو آسان می کنم (و بدون اینکه تو نیازی به پرسش داشته باشی من) به تو خبر می دهم از جریان آمدنت و سفری که کردی؛ پس شامی هر چه آن حضرت از جریان کارش تعریف می کرد می گفت: به خدا! راست گفتی. آنگاه مرد شامی به حضرت عرض کرد: هم اکنون به خدا اسلام آوردم ...

یونس گوید: در اینجا حضرت رو به حمران کرده فرمود: (اما) تو ای حمران! سخنت را به دنبال حدیث می بری و به حق می رسی؛ آنگاه به هشام بن سالم متوجه شده فرمود: (اما) تو در پی حدیث می گردی؛ ولی به خوبی آن را نمی شناسی، سپس به احوال فرمود: تو با قیاس سخن می گویی و تردستی کرده باطل را به وسیله باطل در هم می شکنی جز اینکه باطل تو روشن تر است، آنگاه رو به قیس ماصر کرده فرمود: تو چنان سخن گویی که هر چه خواهی به حق و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک تر گردی از آن دورتر شوی، حق را با باطل می آمیزی، با اینکه اندکی از حق از انبوهی باطل (انسان را) بی نیاز می کند، تو و احوال (هنگام بحث) از شاخه ای به شاخه ای می پری، و در کار (بحث و مناظره) ماهرید .

پس به هشام فرمود: تو به هر دو پا به زمین نمی افتی (و چنان نیستی که در پاسخ بمانی) چون خواهی به زمین افتی پرواز می کنی، (ای هشام!) چون توی، باید با مردم سخن گوید، خود را از لغزش نگاهدار که شفاعت به دنبال آن است.

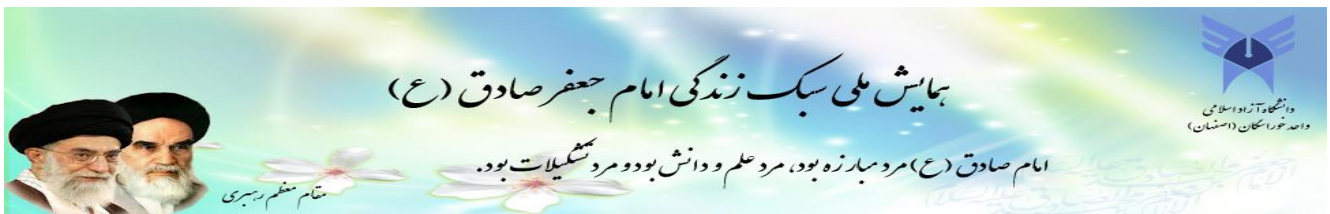
در اینجا حضرت با ارجاع مرد به شاگردان و نظارت بر صحبت های آنان در مناظره سعی بر آن داشتند اندکی این روش خاص علمی که - شرایط دوران امامت آن جناب ایجاب کرده بود - را به شاگردان آموزش داده و در ضمن اشتباهات و نقاط ضعف آنها را گوشزد نمایند و این خود شیوه ای است بسیار آموزنده برای طالبان علم و جویندگان راه حق.

همچنین باید توجه داشت که روش هشام که به وسیله امام صادق (علیه السلام) تایید شده است با قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر، متکلم را به تنگنا می کشاند تا به صدق ادعایش شک کرده و اظهار عجز نماید بعد از آن هشام یکی یکی به سوالات پاسخ داده و در نهایت با ارائه دلیل و برهان امامت آن جناب را اثبات می نماید.

و ذکر این نکته نیز لازم است که این حدیث نه تنها در بر دارنده برهان نظری است بر امامت حضرت (ع) بلکه معجزه ای از حضرت را نیز مطرح می نماید و آن خبر غیبی است - که حضرت از جزئیات سفر مرد شامی می دهد - که دلیلی دیگر در اثبات امامت آن جناب است.

۶-۲- دعوت به توحید و نفی شرک با ترسیم سیمای حج:

دعوت به توحید و نفی شرک از رسالت های ائمه علیهم السلام است و آنان در هر فرصتی ضمن گفت و گو با افراد به آن می پرداختند؛ چرا که با پذیرش توحید واقعی، راه دستیابی به فضیلت های اخلاقی برای مخاطبان فراهم می شود. در این مورد حضرت مناظرات مختلفی با ابن ابی العوجا داشتند که او خود را مسلمان می نمایاند لکن در باطن مانوی مسلک بوده و در لحظه مرگ خود گفته است: به خدا سوگند چهار هزار حدیث ساختم، در آنها حلال را حرام و حرام را حلال کردم و بر زبانها افکندم. (۲۸)



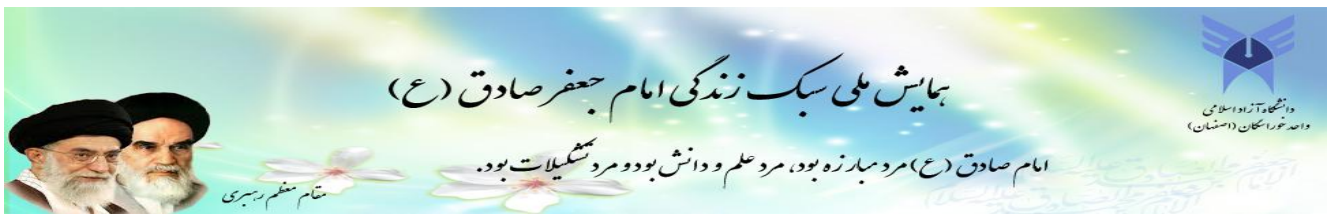
در این جا به دو نمونه از مناظرات حضرت با ابن ابی العوجا اشاره می کنیم. (۲۹)

جعفر بن محمد قمی (به سند خود) از عباس بن عمرو حدیث کند که ابن ابی العوجاء، ابن طلوت، ابن اعمی و ابن مقفع با چند تن از زندیقان هنگام مراسم حج در مسجد الحرام گرد آمده بودند، و امام صادق علیه السلام نیز در آن هنگام در مسجد بود و برای مردم فتوا می داد و تفسیر قرآن می گفت، و از مسائل حج و احکام دین (که از آن حضرت می پرسیدند) پاسخ می داد، پس آن گروه به ابن ابی العوجاء گفتند: آیا می توانی با مغالطه این مردی را که نشسته است محکوم کنی و از او پرسشی بکنی تا او را پیش اینان که دورش را گرفته اند رسوا سازی؟ ابن ابی العوجاء گفت: آری و پیش آمده مردم را شکافت و گفت: تا کی این خرمنگاه را به پای خویش می کوبید و به این سنگ پناه می برید؟ هر که در این کار اندیشه کند و با دقت حساب آن را برسد می داند که این کار شخص حکیم و صاحب نظر و اندیشه نیست، پس تو رمز این کار را بیان کن؛ زیرا تو بزرگ و اساس این کاری، و پدرت ریشه و پایه ای آن بود؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: همانا کسی را که خدا گمراهش کرد و چشم دلش را کور کرد، حق را ناگوار داند و شیطان صاحب اختیار او گردد، این خانه ای است که خدا بدان وسیله بندگانش را به پرستش واداشته تا با آمدن بدین جا اندازهی پیرویشان را آزمایش کند، و از این رو آنان را به بزرگداشت آن و زیارتش وادار کرده، و آن را قبله گاه نماز خوانانش قرار داده است. خدای تعالی دو هزار سال پیش از گستردن زمین آن را آفرید، پس سزاوارترین کسی که باید از دستورش پیروش شود و از بازداشت و قدغن او خودداری گردد آن خدایی است که ارواح و صورتها را آفرید. ابن ابی العوجاء گفت: ای ابا عبدالله! سخنی گفتمی و حواله به غایب (و نادیده) کردی (یعنی، پای خدای نادیده را به میان آوردی و او را پایه ای استدلال خود قرار دادی) حضرت فرمود: وای بر تو چگونه غایب است کسی که همراه خلق خود شاهد و گواه است، و از رگ گردن به آنان نزدیک تر است، سخن آنها را می شنود و رازهای دلشان را می داند، جایی از او خالی نیست، و جایی نیز به او مشغول نخواهد بود، و آن کس که خداوند او را به نشانه ها و معجزات محکم و برهانهای آشکار برانگیخت؛ یعنی، حضرت محمد صلی الله علیه و آله این نوع پرستش (یعنی، نماز رو به قبله را) برای ما آورد، و اگر درباره ی چیزی از کار او شک داری از آن پیرس تا برایت روشن کنم. راوی گوید: (سخن که به این جا رسید) ابن ابی العوجاء از سخن گفتن باز ماند و ندانست چه بگوید، پس از نزد آن حضرت برخاسته به نزد رفقا و هم مسلکان خود آمده به آنان گفت: من از شما خواستم فرشی گسترده برای من بیابید (که پایمال و زیر دست من باشد) و شما مرا بر اخگری سوزان انداختید (یعنی، من می خواستم مرا به بحث و مناظره با کسی بفرستید که مقهور دست من باشد و شما مرا گرفتار چنین دانشمندی کردید که در برابرش نیروی مقاومت نداشته باشم) رفقایش گفتند: خموش باش که به خدا حیرت و خموشیت ما را رسوا ساختی، و ما تو را کوچک تر از امروز در برابر این مرد ندیده بودیم. ابن ابی العوجاء گفت: آیا به من چنین سخنی می گوئید، همانا او فرزند کسی است که سر این مردمی را که در اینجا می بینید تراشیده است.

- روزی امام علیه السلام ابن ابی العوجاء را در حرم کعبه دید به او فرمود چه چیزی تو را به اینجا آورده است در جواب گفت عادت بدن و به علاوه تماشای مردم که چگونه دیوانگی می کنند و سرهای خود را می تراشند و سنگ می پرانند.

امام علیه السلام به او فرمود تو هنوز بر همان حال خود پسنیدی و گمراهی خود باقی هستی؟

ابن ابی العوجاء خواست صحبتی کند امام علیه السلام به او فرمود (لا جدال فی الحج) بحث و جدل در ایام حج جایز نیست و ردای خود را از دست او خارج ساخت و به او گفت اگر مطلب آن طور باشد که تو می گوئی و ما نمی گوئیم هم تو و هم ما نجات یافته ایم و اگر مطلب آن طور باشد که ما می گوئیم ما نجات یافته و شما به هلاکت افتاده اید.



حضرت در این مناظره با توجه به وضعیت ابن ابی العوجا که نسبت به عقاید خود سماجت به خرج داده و با وجودی که نمی توانست در برابر حضرت پاسخی ارائه دهد باز بر عقاید خود سماجت به خرج می داد بیان می نماید که تو کسی هستی که شیطان صاحب اختیار توست و خداوند چشم دل تو را کور کرده و ادامه دان مطلب با تو جدال است و جدال در حج حرام می باشد پس با وی سخن نگفته و کلام را تمام می کنند که خود نمایانگر این است که تا جایی با فرد پرسشگر می توان سخن گفت که هدف از پرسش، بحث و جدل بی هدف نباشد بلکه رسیدن به حقایق بوده و هدف هدایت فرد باشد.

۳-۶- استدلال:

در این روش امام به سؤالات و ادعاهای افراد گوش می دادند و بعد با استدلالی قاطع به آنها پاسخ می گفتند. برای اقناع مخاطب قبل از هر چیزی، لازم است ادعاها و سؤالات آنها ارزیابی گردد و گفت و گو در قلمرو مشکوکات ادامه یابد. اگر مناظره کننده بتواند آنچه را که مورد تردید است، آسیب پذیر سازد و درصد آنها را کاهش دهد، به آماده کردن زمینه پیروزی دست یافته است. امام صادق علیه السلام در بسیاری از مناظرات خود، از استدلال های عقلی استوار، برای آسیب پذیر کردن، مشکوکات طرف مقابل استفاده می کردند که این روش خود به طریق مختلف عملی است که در ادامه به آن اشاره می کنیم:

۱-۳-۶- استدلال از طریق محسوسات:

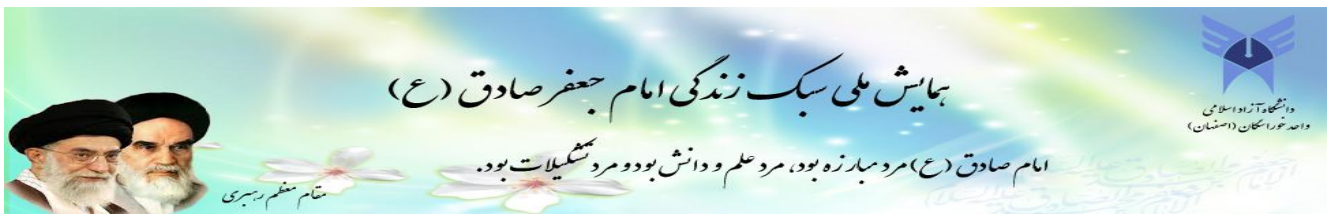
در این روش امام صادق علیه السلام به منظور هدایت و راهنمایی مخاطب، امور محسوس و مشهود را مبنای استدلال خود قرار می داد تا ضمن ترکیب حس و عقل، امکان فهم کامل تعالیم الهی را به همه مخاطبان، با هر میزان از درک و شعور، فراهم آوردند.

- مناظره حضرت با ابوشاکر دیصانی (۳۰)

روایت شده که ابوشاکر دیصانی روزی به محضر امام صادق علیه السلام آمد و پس از ذکر فضایل حضرت به ایشان عرض کرد: ما را آگاه کن که دلیل بر حدوث (و پیدایش) عالم چیست؟ حضرت تخم مرغی طلبید و آن را در کف دست خود نهاده فرمود: این دژی است محکم که در میان آن، پوست بسیار نازک (چیزی) همانند نقره ی آب شده و طلایی روان قرار دارد، آیا در این باره شک داری؟ ابوشاکر گفت: شکی در آن نیست. حضرت فرمود: آنگاه شکافته می شود و چهره ای مانند طاووس از آن بیرون می آید. آیا جز آنچه دانستی (از پوست نازک و سفیده و زرده) چیز دیگری در آن قرار دارد (که در خلق طاووس اثر بگذارد)؟ گفت: نه. فرمود: پس همین دلیل بر حدوث عالم است!

ابوشاکر گفت: ای ابا عبدالله! برهانی آشکار آوردی، ولی تو به خوبی می دانی که ما نپذیریم جز آنچه به دیدگان خود ببینیم، یا به گوش بشنویم، یا به دهان بچشیم، یا با بینی بو کشیم، یا با پوست بدن آن را لمس کنیم؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: تو حواس پنجگانه را نام بردی ولی (باید بدانی که) آن حواس پنجگانه در به دست آوردن و فهمیدن حقایق جز با راهنمایی و دلیل عقل سودی ندارد، چنانچه تاریکی بدون چراغ برطرف نشود.

امام در این جا با پاسخی کوتاه و مستدل و متذکر نمودن فرد پرسشگر به امور ملموس؛ او را به امری رهنمون می شود که برای درک از غیر این روش نیازمند توضیحات عمیق فلسفی و ساعت ها سخنرانی بود لیکن امام (علیه السلام) با یک مثال ملموس دریای بی کرانی از



علوم را جلوی پای ابوشاکر و تمام جویندگان این بحث عمیق فلسفی قرار دادند و در بخش دوم سخنان خود او را متوجه این مطلب می نمایند که حواس پنج گانه برای درک مطالب کافی نبوده و عقل است که روشنگری می کند تا محسوسات پی به حقایق عالم ببرند.

- مناظره دیگر حضرت با ابوشاکر دیصانی (۳۱)

ابوشاکر روزی حضور امام صادق علیه السلام رسید و پس از آنکه نشست گفت: یا جعفر بن محمد، مرا به معبودم راهنمایی کن امام فرمود: نامت چیست؟ دیصانی جوابی نداد و رفت؛ دوستانش به او گفتند: چرا نام خود را نگفتی؟ دیصانی گفت: اگر می گفتم ابو عبدالله از من می پرسید بنده‌ی که هستی، به او گفتند: نه اینطور نیست، برگرد و هر چه از تو پرسید جواب بده؛ دیصانی برگشت و گفت: یا جعفر بن محمد معبودم را به من نشان بده و از نامم نپرس.

امام علیه السلام به او گفت: این را می بینی که در دست من است این قلعه‌ای است مستحکم و محفوظ و زیر این پوست ضخیم پوست رقیقی هست و در داخل آن مقداری طلای مایع است که در مقداری نقره مایع قرار داده شده و هیچ یک از این دو مایع داخل هم نمی شوند و به حال خود هستند نه چیزی از آن خارج می شود و نه چیزی بر آن داخل می گردد تا فاسدش بکند و معلوم نیست جنس آن نر است یا ماده ولی از آن حیوان زیبای خوش خط و خالی مثل طاوس خارج می گردد آیا این حال خود به خود شده و مدبر و صانعی ندارد دیصانی قدری تأمل کرد و بعد متنبه شد و اسلام آورد.

در این روایت نیز حضرت امور محسوس و مشهود را مبنای استدلال خود قرار داده و پرسشگر را مجاب می نمایند، اما نکته قابل توجه برخورد خاص امام با ابوشاکر است و آن اینکه امام با آن مقام والای علمی و منزلت عالی امامت زمانی که با بی توجهی ابوشاکر روبرو می شوند نه تنها با وی برخورد خصمانه ای نمی کنند بلکه زمانی که ابوشاکر از امام می خواهد که از نامشان سوال نفرماید؛ ایشان به این امر توجه نموده و این دو عمل او در مناظره هیچ بازتابی ندارد و این خود نمایانگر این است که هدف امام در مناظرات تنها امر هدایت افراد بوده نه امر دیگر.

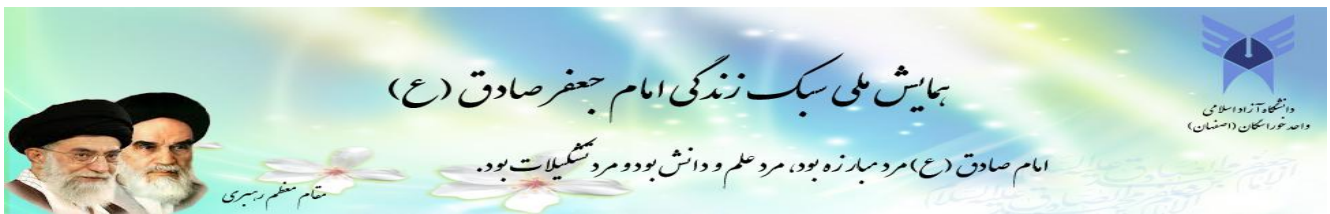
۷-۳-۱- استدلال عقلی و منطقی:

در این روش امام صادق علیه السلام بر اساس مبانی منطقی و عقلی به هدایت و راهنمایی مخاطب پرداخته و پس از آنکه فرد مناظره گر با دلایل متقن و یقینی امام صادق علیه السلام روبرو می شد در برابر حضرت تسلیم شده و در عقایدش تردیدی ایجاد می شد هر چند ممکن بود به ایمان فرد منتهی نمی شد اما همین مطلب می رساند که ضربه زدن به عقاید فرد از اهمیت زیادی برخوردار می باشد که این روش به شیوه های مختلف صورت می پذیرفت.

به عنوان نمونه در روایت زیر این روش به کار رفته است:

- مناظره حضرت با ابن ابی العوجاء (۳۲)

روزی حضرت ابن ابی العوجاء (عبدالکریم) را دید به او فرمود آیا تو مصنوع هستی یا نه در جواب گفت: مصنوع نیستم امام فرمود بسیار خوب فرض کن مصنوع بودی آن وقت چه و چگونه بودی ابن ابی العوجاء قدری مکث کرد و با قطعه تخته‌ای که در برابرش بود بازی می کرد و می گفت: بلند، کوتاه، پهن، متحرک، ساکن همه‌ی این اوصاف از صفات و کیفیت های خلقت است امام به او فرمود: حالا که کیفیت صنع را نمی دانی خوب است خود را مصنوع بدانی زیرا این را می دانی که تو از این امور بیرون آمده و موجود شده‌ای. ابن ابی العوجاء گفت: یا ابا عبدالله این سؤال را هیچ کس تا به حال از من نکرده بود و قطعاً دیگری هم نخواهد پرسید؛ امام علیه السلام



به او گفت: از کجا می دانی که بعد از این دیگری از تو نخواهد پرسید به علاوه تو با این حرف قول خود را نقض کردی زیرا معتقد بودی که همه چیز از روز اول در یک حال بوده و هست پس این تقدیم و تأخیر چه معنی خواهد داشت سپس به او فرمود: ای عبدالکریم میل داری بیشتر تو را روشن کنم مثلا اگر یک کیسه جواهر داشته و کسی به تو بگوید دینار را برای من توصیف کن و تو ندانی که دینار چه اوصافی دارد باید بگویی در کیسه دینار نیست در حالی که نمی دانی هست یا نیست؛ ابن ابی العوجاء گفت: نمی توانم بگویم نیست.

امام علیه السلام به او فرمود ای مرد این عالم عظیم کون و فساد خیلی بزرگتر از یک کیسه جواهر است شاید در این عالم بزرگ صنعتی به کار رفته و صانعی دارد که تو او را نمی شناسی و اوصاف او را نمی دانی و اصلا مصنوع و غیر مصنوع را نمی توانی تمیز بدهی این ابی العوجاء ساکت شد و حرفی نزد و بعضی از اصحاب او متنبه شده و اسلام آوردند.

نکته قابل توجه در این روایت این است که حضرت با استفاده از کلام ابن ابی العوجاء، ادعاهای او را ارزیابی کرده و آن ها را به قلمرو مشکوکاتش وارد می نماید؛ آن جا که حضرت با توجه به کلام او می فرماید: تو چگونه به تقدم و تاخر اشاره می کنی در حالی که ادعا داری همه چیز از روز اول در یک حالت بوده و هست؟ و او را متوجه عقاید غلطش می نمایند؛ نکته دیگر اینکه فقط این نبوده که افراد به سراغ حضرت بیایند و از ایشان پرسش نمایند بلکه حضرت نیز فرد را به مناظره فرا می خواندند و با پرسش از فرد او را به تفکر کشانده و با استدلال او را متوجه عقاید اشتباهش می نمودند.

۶-۳-۲- استدلال عقلی و منطقی

- از درک دقت و پیچیدگی مخلوقات به خالق آن ها پی بردن :

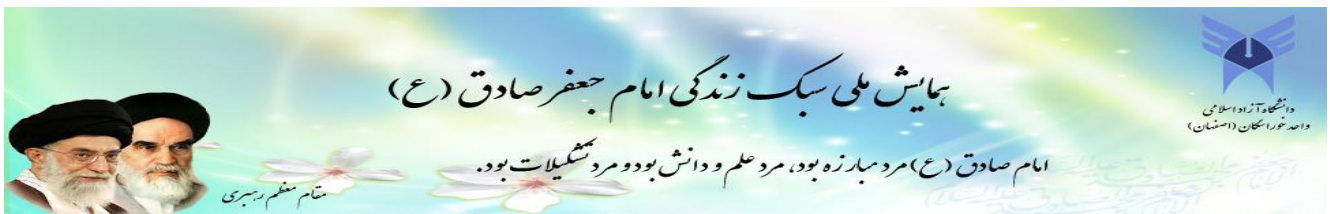
در این روش حضرت با ترسیم اموری که پذیرش آن ها برای عقل را به تفکر در اموری غیر قابل انکار می خواند (بیان خلقت انسان و تمام مخلوقات و مراحل تکوینی آن ها) سپس با طرح این سوال که آیا این مراحل پیچیده ممکن است به صورت اتفاقی رخ دهد؟ انسان را متوجه خالقی در ورای این خلقت های دقیق با مراحل به مراتب دقیق تر می نماید.

- مناظره حضرت با مفضل (۳۳)

مفضل بن عمر یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام و از راویان احادیث حضرت است که بسیار به امام علاقمند بوده و کسی است که خود را زیر سایه تربیت امام قرار داده است .

روزی مفضل به نزد امام صادق علیه السلام از مردم شکایت کرد و از الحاد و بی دینی آنها مطالبی به ایشان عرض کرد و از امام خواست که وی را راهنمایی کند و تذکراتی به او بدهد که مردم نمی دانند؛ امام صادق علیه السلام فرمایشاتی کرد که در آن حکمت الهی را در خلق عالم و درندگان و چها پایان، پرندگان و هرچیزی که روح دارد اعم از حیوان و گیاه به طور بسیار روشن و واضح بیان فرموده است که موجب عبرت مردمان متفکر می گردد و این صفحات کوچک گنجایش درج تمام آنها را ندارد لذا قسمتی از آن را نقل می نمایم:

امام علیه السلام فرمود: ای مفضل باید در مرحله اول در خلقت انسان تأمل نمود و دید چگونه انسان بوجود می آید؟ پس از انعقاد نطفه در رحم مادر و پس از آنکه آن نطفه جنین می شود در سه ظلمت و تاریکی فرورفته است؛ ظلمت شکم مادر ، ظلمت رحم و



همایش ملی سبک زندگی امام جعفر صادق (ع)

امام صادق (ع) مرد بزرگ بود، مرد علم و دانش بود و مرد شکیلات بود.

مقام معظم رهبری

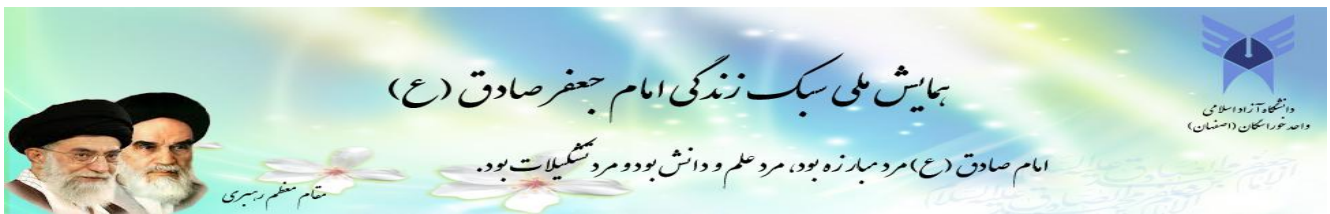
ظلمت مشیمه و هیچ راهی برای تحصیل غذای خود ندارد و به هیچ وجه نمی‌تواند از خود دفاع نماید و آزاری را از خود دور و فائده‌ای را به طرف خود جلب کند؛ خداوند او را از خون مادرش غذا می‌دهد و همانطور که نباتات از آن تغذیه می‌نمایند غذای جنین هم از خون مادر داده می‌شود تا آنکه کم کم خلقت او کامل‌تر می‌شود و بدنش محکم می‌گردد و به مجرد آنکه از رحم خارج و هوای خارج به او می‌خورد بدن او محکم و پوست او از آن نرمی به سختی تبدیل می‌گردد و چشمانش از دیدن نور روشن می‌شود - در حالی که باید از رحم بیرون بیاید مادرش ناراحت شده و حالت طلق به او دست می‌دهد؛ به قسمی که تا جنین خود را بیرون نفرستد راحت نخواهد شد .

در این وقت است که خدای متعال خون مادرش را که در رحم غذای جنین بود به طرف پستان وی روانه می‌نماید و آن را از حیث رنگ و طعم تبدیل به مایعی خوشرنگ و خوشمزه می‌کند که طفل با رغبت آن را بخورد و از آن تغذیه نماید و غذای مزبور ملایم با طبع طفل شده و غذائی لذیذ در دسترس او قرار می‌دهد؛ جنین چون به دنیا آمد آن را مضمضه می‌کند و می‌خواهد طعم آنچه را می‌خورد احساس کند و لبانش حرکت کرده و شیر می‌طلبد و در آن وقت پستانهای مادر مثل دو دولچه چرمی کوچک آویزان شده و به او می‌فهماند که این غذای لذیذ پیش از ولادت برایش حاضر گردیده - طفل مشغول مکیدن و تغذیه از آن می‌شود - و تا بدنش نرم و اعضای او رقیق است با لثه‌های خود شیر را می‌مکد ولی پس از آنکه استخوان‌بندی او محکم شد کم کم احتیاج به غذای بیشتر و مایه‌دارتر پیدا می‌کند و در آن وقت دندان‌های پیش دهان او بیرون می‌آیند و بعد دندان‌های آسیاب او بیرون آمده تا بتواند غذا بجود در هضم غذا به معده‌اش کمک نماید - و به همین کیفیت روز به روز قوی‌تر می‌گردد کم کم به ادراک می‌رسد؛ اگر پسر بود موی بر پشت لبانش ظاهر و صورت او صورت مردانه می‌گردد و او را از شباهت با زنان بیرون می‌آورد و اگر دختر بود صورتش هم چنان نرم و بدون مو باقی می‌ماند تا به جهت و تر و تازگی او که موجب تحریک مردان است در او باشد و موجب بقای نسل می‌گردد...

حضرت صادق علیه السلام پس از بیان این مراحل مفضل را متوجه این امر می‌نمایند که آیا ممکن است این مراحل به خودی خود و به موجب اتفاق باشد - اگر خون حیض در رحم مادر به او نرسد باز هم آن جنین حیات خواهد داشت؟ البته آشکار است مراقب او آن است که او را از نبود بود کرده و پس از موجود شدن او مصالح لازم را در مورد او رعایت کرده و اگر این تدبیرهای دقیق خود به خود و بدون مراقب و مدبر بود آیا به این دقت می‌بود؟

ممکن است گفته شود که تقدیر (دخالت داشته و موجب این دقت است) در صورتی این حرف بسیار پوچ و بی‌معنی و نشانه‌ی جهل و بی‌خبری است زیرا افعال و به خود واگذاشتن، هیچ وقت امر صحیحی نیست و نتیجه‌ی مطلوبی ندارد گاهی درست و گاهی غلط بوده و نظم و ترتیب نخواهد داشت و خداوند از آنچه ملحدان می‌گویند منزّه است.

با توجه به مراتب مزبور می‌شود فهمید که چگونه در خلقت، تمام حوائج لازم و ضروری بشر رعایت گردیده است و خالی از خطا بوده و بسیار دقیق و منظم است؛ ای مفضل از این ملحدین بپرس طبیعتی که می‌گویند چیست؟ آیا علم و قدرت دارد که این قبیل کارها را بکند یا ندارد؟ اگر گفتند چنین قدرتی دارد و عالم است پس وجود خالق کائنات را اثبات کرده‌اند ولی نمی‌دانند که چنین طبیعت عالم و قادری خداست؛ اگر بگوئید این افعال بدون علم و بدون قصد انجام نمی‌گیرد - زیرا ممکن نیست این افعال حکیمانه از بی شعور صادر شود- در این صورت اگر به علم و قدرت طبیعت معترفند؛ ندانسته خدا را اثبات نموده‌اند زیرا طبیعت نام سنت الهی است ...



کسانی که این حرف ها را می‌زنند انتظار دارند که زندگانی انسان از این حالت نارضایتی بیرون بیاید، خیر این اشخاص وجود نیابند که دین و دنیای آنها مطابق میل و دلخواهشان باشد. لکن آنهایی که در حال رفاه و ثروت زندگی کرده‌اند فراموش می‌کنند که مخلوق بوده و ممکن است مصیبتی یا مکروهی به آنها برسد و یا نمی‌فهمند که بر آنها واجب است نسبت به ضعیفان و فقرا ترحم کنند؛ این افراد اگر به مصیبتی گرفتار شوند و فشار مشکلات را ببینند البته از خواب غفلت بیدار شده و بر بسیاری از مجهولات خود واقف شده و متوجه وظایف خود خواهند شد و کسانی که منکر این امور آزار دهنده هستند چون اطفالی می‌مانند که از دوی تلخ بدشان می‌آید و از تأدب در هر چیز ناراحت می‌گردند و دوست دارند بیکار بوده و ول بگردند و به بازی و بطالت اوقات خود را بگذرانند و هر چیزی بخورند و بیاشامند و نمی‌دانند که بطالت آنها را به کجا خواهد برد و ناچار باید دواهای تلخ بیاشامند در حالی که اگر مشغول بوده و دنبال تعلم بروند و ادب دوست گردند از هر جهت شایسته و سالم خواهند شد و دواهای تلخ چگونه حال آنها را خوب و مزاج آنها را صحیح و سالم خواهد کرد.

در این حدیث ابتدا حضرت مخاطب خود (مفضل) را در نظر گرفته که جوایب علم است پس او را متوجه سیر تکاملی انسان - از نطفه تا یک فرد بالغ - می‌نماید و این سیر طبیعی را مرحله به مرحله بیان می‌کند تا خواننده را متوجه خلقت دقیق و پیچیده ای نماید که با درک این دقت و پیچیدگی؛ به وجود خالق حکیم و قادر پی برد؛ پس از آن حضرت با طرح شبهاتی که مادی‌گرایان مطرح می‌کردند تا خلقت را به چیزی غیر از خدا نسبت دهند به این شبهات پاسخ داده و رفع ابهام می‌نمایند و در آخر مفضل را به برهانی سوق می‌دهند که فطرت پاک هر انسانی آن را درک و لمس نموده و آن توجه به خالق و معبود است در هنگام درک بلا و سختی آنجا که حضرت می‌فرمایند: این افراد اگر به مصیبتی گرفتار شوند و فشار مشکلات را ببینند البته از خواب غفلت بیدار می‌شوند.

۶-۳-۳- استدلال عقلی و منطقی

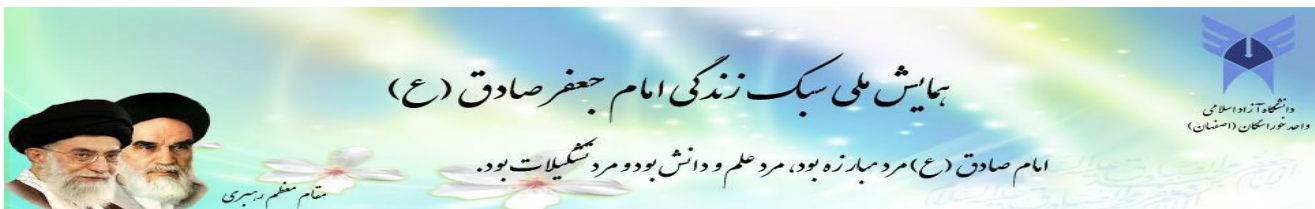
- از درک نظم موجود در اشیا به وجود ناظم رسیدن

در این روش علمی حضرت نظم موجود در اشیا را به تصویر می‌کشند و تبیین می‌نمایند که اگر این نظم با اندک کم و کاستی مواجه می‌شد خلقت این موجود به هم خورده و منجر به وجود اشکالاتی می‌شد که جبران ناپذیر می‌بود لذا در پس این نظم، ناظمی مدبر است که به دقت در خلقت این نظم موثر بوده و آن را هدایت می‌نماید.

مناظره امام صادق با طبیب مخصوص منصور (۳۴)

- مفضل بن عمر نامه‌ای به امام صادق علیه‌السلام نوشت و در آن نامه به یاد آورد که ملحدینی پیدا شده‌اند که منکر خدا هستند و از امام علیه‌السلام خواست جواب هائی به این دسته داده شود امام صادق علیه‌السلام در جواب مفضل نوشتند: نامه ات به من رسید و در پاسخ مطلبی برایت می‌نویسم که گفتگو با یک طبیب هندی است که منکر خدا بود.

هندی از من پرسید چگونه استدلال می‌کنی در حالی که تو خود می‌دانی قلب انسان هیچ چیز را به جز از طریق حواس پنجگانه درک نمی‌کند - آیا خدای خود را دیده و صدای او را شنیده یا بوئی از او به مشامت رسیده یا مزه‌ای از آن به ذائقه‌ات آمده یا به او دست زده‌ای و بالاخره آیا به یکی از این جهات قلبت آن را احساس نموده است؟



به او گفتم: تو منکر وجود خدا بوده و به قول خود اگر خدائی بود باید با یکی از حواس پنجگانه درک شود همانطور که تمام اشیاء باید با همان حواس درک و احساس شود ولی من معتقدم چنین خدائی هست پس ناچار یکی از ما دو نفر راست می‌گوئیم و دیگری دروغ در جوابم گفت: البته یکی از ما راست گفته‌ایم؛ به او گفتم: اگر عقیده‌ی تو درست باشد آیا در آن صورت از چیزی که من تو را از آن می‌ترسانم یعنی (عقوبت خدا) می‌ترسی یا نه - گفت: نمی‌ترسم - به او گفتم: اگر در آنچه من می‌گویم و حق هم با من است راست گفته باشم آن وقت در احتیاط خود اشتباه کرده‌ام و آیا انکار تو برخلاف احتیاط نیست؟ و در این حال کدام یک از ما برخلاف احتیاط عمل کرده‌ایم و کدام یک از ما به نجات نزدیک تر هستیم .

در جواب گفتم: تو نزدیک تر به نجات هستی ولی در عقیده‌ی خود اشتباه کرده‌ای و عقیده‌ی تو ادعائی بیش نیست و من مطمئنم چنین چیزی که تو می‌گوئی نیست زیرا با حواس پنجگانه درک نمی‌شود به او گفتم: چون حواس تو عاجز از درک خدا شده منکر آن شده‌ای و من چون حواسم عاجز از درک او است او را تصدیق دارم.

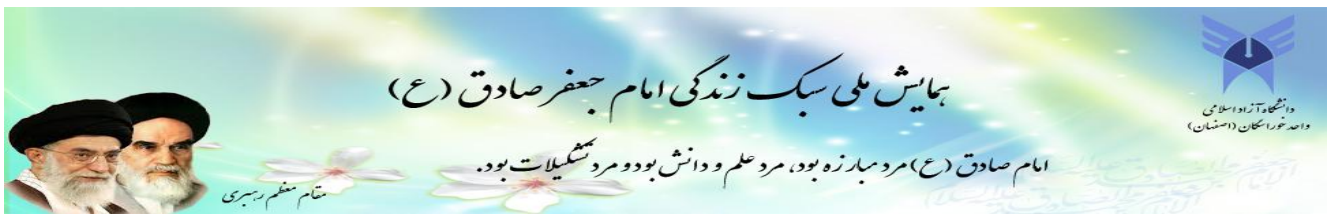
پرسید: چگونه این طور است گفتم هر چیزی که اثر ترکیب در آن باشد جسم است و هر چه را که چشم به او بخورد و با دیدگان دیده شود و حواس انسانی آن را بیابد چیزی غیر از خدا است؛ پس به او گفتم: آیا به آسمان‌ها بالا رفته یا در زمین فرورفته‌ای و آیا در اقطار زمین گردش کرده و به اعماق دریاها رفته یا به بالای هوای آسمان‌ها صعود کرده یا به زیر زمین‌ها سفر کرده‌ای؟ هندی گفت: نه، به او گفتم: پس از کجا می‌دانی شاید آنچه را که قلبت منکر آن شده قسمتی از آن باشد که حواس آن را درک نکرده و قسمتی از آن است که آن را نمی‌دانی؟ گفت: نمی‌دانم شاید بعضی از آنها که گفتم مدیری داشته باشند ولی من نمی‌دانم و شاید در هیچ جا چیزی نباشد به او گفتم: حالا که از حد این کار بیرون آمده و به مرحله‌ی شک رسیده‌ای امیدوارم که به معرفت نزدیک شوی؛ در جوابم گفتم: از گفتار شما در قلبم شکی در آنچه که من آن را نمی‌دانستم پیدا شد ولی چگونه یقین به امری کنم که حواسم آن را درک نمی‌کند به او گفتم: بسیار خوب حالا از همین هلیله که در دست تو است شروع می‌کنیم ...

و بعد حضرت مثال مطرح کرده و می‌گویند: هلیله گیاهی بوده که قبل از انعقادش فقط از چند قطره آب تشکیل شده و به صورت ساختاری و ترکیبی در آمده باگوشت، پوست، رنگ و طعم خاص که سختی هیچ یک را ندارد؛ اگر خالکش به آن آب حقیر که بسیار کوچک است کمک نمی‌کرد و با حکمت، تدبیر و قدرت خود آن را به صورتی و به شکلی در نمی‌آورد؛ این قطره‌ی آب چیزی نبود پس خداست که آن را دارای خطوط و تصاویر مختلف کرده و آن را مرکب از اجزائی نموده و چیزی شده است که آن را هلیله می‌گوئی در آورده است...

هندی در جواب امام علیه‌السلام بیان می‌کند: بلی اگر با دقت به درخت آن توجه شود و ترکیبی که در خلقت آن به کار رفته و اجزاء آن از وقت انعقاد تا موقعی که قابل استفاده شده و میوه می‌دهد توجه کنیم به خوبی بر ما روشن می‌سازد که صانعی در آن دخالت داشته چنانکه معلوم است که تمام اشیاء ساخته شده و مصنوع می‌باشند ...

بحث امام علیه‌السلام با طیب ملحد هندی که دانشمند ملحدی بود به ایمان او پایان یافت با مطرح کردن یک مثال ماهرانه در زمینه‌ی یک بوته کوچک بی قدر (هلیله). و آخرین کلمه‌ای که آن طیب ملحد هندی به زبان آورد این جمله بود (اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له).

در ذکر این مطلب تا بدین جا اکتفا می‌کنیم چراکه احتجاج امام با طیب بسیار طولانی و در مجال این مختصر نمی‌گنجد .



حضرت در ابتدا این نکته را برای طیب متذکر می شوند که حواس پنج گانه ما توانایی درک محسوسات را نداشته و فقط قادر به درک اموری هستند که جنبه مادی دارند و بعد با یک مثال کوچک (گیاه هلیله) عالم منظمی را مصور می نمایند که در پس آن ناظمی مدبر خودنمایی می کند و آن جا که طیب اظهار شک در اعتقادات می نماید حضرت برایش دعا می کنند که (حال که به مرحله شک رسیدی امیدوارم به معرفت دست یابی...) و این همان توجه حضرت است به امر هدایت افراد نه اینکه حضرت بخواهند در مناظره بر طرف مقابل پیروز شوند.

۶-۴- حل تناقض آیات

جواب امام در مورد دو آیه از سوره ی نساء (۳۵)

مردی از زندان از ابوجعفر احوال پرسید خدای متعال می فرماید (...فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع فان ختمت الا تعدلوا فواحدة...) (۳۶) یعنی اگر مایل باشید می توانید دو یا سه یا چهار زن بگیرید و اگر ترسیدید عدالت نکنید پس یکی بگیرید و در جای دیگر می فرماید (و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم) (۳۷) یعنی هرگز نمی توانید بین زنان عدالت نمائید و لو کوشش فراوان کنید .

و بین این دو گفتار بسیار فرق است به نظرش تناقض رسیده بوده یا می خواسته است ایراد کند ابوجعفر احوال در جوابش گفت: نمی دانم و به مدینه رفت و حضور امام علیه السلام رسید و مطلب را بر ایشان عرضه کرد و امام به او فرمود عدالت در قسمت اول عدالت در نفقه است و عدالت دوم عدالت در محبت است زیرا هیچ کس نمی تواند محبت خود را یتساوی بین دو زن تقسیم نماید .

ابوجعفر احوال برگشت و جواب آن مرد زندیق را داد او گفت این جواب از تو نیست و از حجاز آورده ای .

در این قسمت این نکته ظریف قابل ذکر است که حضرت با علمی که دارند مشکل آیات به ظاهر متناقض را حل نموده و این احاطه امام است بر آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص و...

۶-۵- مورد خطاب قرار دادن افراد با کلمات نیکو

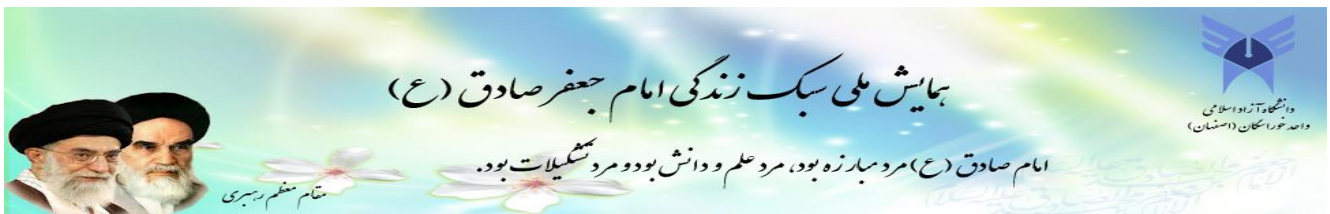
مناظره امام با عبدالملک مصری (۳۸)

امام علیه السلام به آن زندیق مصری فرمود آیا می دانی که زمین طبقاتی دارد گفت: آری امام فرمود آیا زیر زمین خالی است در جواب گفت: نه امام فرمود چه چیز در آنجاها هست مصری جواب داد. نمی دانم ولی گمان می کنم چیزهایی باشد .

امام علیه السلام به او فرمود: گمان - عجز است چرا یقین نمی کنی؟

سپس به او فرمود آیا به آسمان ، زمین ، به شرق و غرب رفته ای؟ مصری گفت: نه - امام فرمود می دانی در آن مکان ها چیست؟

- مصری گفت: نه امام علیه السلام فرمود از تو عجیب است - نه به مشرق و نه به مغرب رفته ای و نه زیر زمین و نه به آسمان و از این حدود هم تجاوز نکرده ای تا ببینی در آنجاها چه هست با این حال منکر تمام چیزهایی هستی که در آنجاها هست و آیا مرد عاقل منکر چیزهایی می شود که ندیده و نمی داند چیست .



امام به او فرمود یکی از آن چیزها شک است - شاید باشد، شاید نباشد - عبدالملک گفت صحیح است ممکن است اینطور باشد که شما می گوئید امام علیه السلام فرمود ای برادر مصری از من یاد بگیر و بدان که مادر وجود خدا شکی نداریم این خورشید و ماه که در شب و روز داخل هم می شوند و به هم اشتباه نمی گردند- اگر می توانستند می رفتند و بر نمی گشتند- به خدا مجبور هستند و آنکه آنها را مجبور می کند خیلی از آنها بزرگتر و بادوام تر است .

زندیق مصری گفت راست می گوئی - سپس امام علیه السلام فرمود ای برادر مصری این عقیده که شما دارید و گمان می کنید دهر مؤثر است اگر دهر آنها را می برد چرا بر نمی گرداند و اگر برمی گرداند چرا آنها را نمی برد ای برادر مصری اینها مجبورند چرا آسمان بلند است و زمین پائین چرا آسمان پائین نمی آید و چرا زمین به طرف بالا نمی رود؟

زندیق مصری به امام علیه السلام عرض کرد پروردگارشان آنها را نگاه داشته است ؛ پس زندیق مصری ایمان آورد.

در این روایت حضرت با طرح سؤالاتی از عبدالملک مصری ذهن او را متوجه به اموری می نماید که هر روز با آن روبروست اما حکمت آن را نمی داند و پس از آن که او را با خود همراه می بیند با لفظ برادر وی را مورد خطاب قرار می دهد تا هم به او بفهماند که مانند برادر دلسوز اوست تا سخنش را که در مقام نصیحت است بهتر پذیرا شده ؛ و دیگر اینکه به حسب ظاهر از لحاظ اعتقادی امام و عبدالملک در دو افق جداگانه قرار دارند لکن این روش پاک طینتان و خوبان است که به ظاهر افراد قضاوت ننموده سعی بر آن دارند تا با آگاه نمودن افراد روشن ضمیر و پاک دل ، نور ایمان را در وجودشان مشتعل نموده و آن ها را متوجه فطرت پاک انسانی نمایند لذا می بینیم در پایان عبدالملک ایمان آورده و از اعتقاد و باور غلط خود بر می گردد که این همان هدف امام از مناظره است.

۶-۶- باطل نمودن روش قیاس:

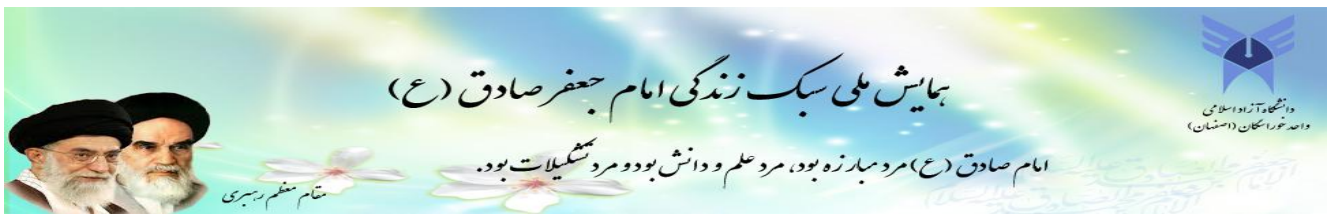
مناظره امام صادق و ابوحنیفه (نامش نعمان بن ثابت رئیس فرقه حنفی - یکی از مذاهب چهار گانه اهل سنت - که با روش قیاس فتوی می داد) (۳۹)

ابن شبرمه می گوید من و ابوحنیفه بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم و به ایشان عرض کردم این مرد از اهل عراق است امام علیه السلام فرمود شاید او همان کسی است که دین را با رأی خود قیاس می کند (سنجش دو مطلب که هر کدام حکم جداگانه ای دارد با هم مثل اینکه بگوییم هر گردی گردوست) آیا نعمان بن ثابت است؟

ابن شبرمه می گوید من تا آن وقت نام ابوحنیفه را نمی دانستم.

ابوحنیفه در جواب امام علیه السلام عرض کرد: بلی من نعمان بن ثابت هستم خداوند شما را توفیق دهد.

امام علیه السلام به او فرمود از خدا بپرهیز و او را در نظر بگیر و دین را با رای خود قیاس مکن زیرا اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود که گفت من از آدم بهترم او از خاک است و من از آتش او در قیاس خود خطا کرد سپس امام علیه السلام به او فرمود آیا قتل نفس مهم تر است یا زنا ابوحنیفه گفت البته قتل نفس امام علیه السلام گفت خداوند در قتل نفس دو شاهد را کافی دانسته ولی در زنا باید چهار نفر شهادت بدهند در این صورت چگونه می شود قیاس کرد دوباره امام علیه السلام فرمود کدام یک از روزه و نماز در نزد خدا مهم تر است ابوحنیفه گفت نماز امام فرمود پس چرا زنان در موقع عادت زنانگی قضای روزه را باید بگیرند ولی قضای نماز بر آنها واجب نیست ای بنده ای خدا از خدا بپرهیز و دین را به رأی خود قیاس نکن ما فردا در پیشگاه خدا و رسول صلی الله علیه و آله حاضر



خواهیم شد و می گوئیم خدا و رسولش چنین گفتند و تو می گوئی من و اصحاب من شنیدیم و به رأی خود عمل کردیم آن وقت است که خدا با ما و شما هر چه خواست می کند.

در این مناظره حضرت ابتدا نام وی را بدون اینکه ابوحنیفه خود را معرفی نماید ذکر می کنند تا به او متذکر شوند که تو در برابر حجت خدا ایستاده ای و بعد با همان روشی که ابوحنیفه به آن استناد می نمود-قیاس به رأی-به مقایسه امور با هم می پردازند و ابوحنیفه را درگیر مشکلات ناشی از قیاس می نمایند و با همین چند مثال او را متوجه باطل بودن روش وی در بیان مسائل فقهی می نمایند و در نهایت او را متوجه معاد نموده و اینکه اگر شما رسول خدا را قبول دارید او گواه است میان ما و شما در قیامت. و این همان متذکر نمودن و هدایت ولایی امام است با توجه به اعتقاد مذهب حنفی.

۶-۷- پاسخی کوتاه و کوبنده:

- مناظره دیگر امام با ابوحنیفه (۴۰)

روزی ابوحنیفه برای ملاقات با امام صادق (ع) در خانه‌ی امام آمد، و اجازه‌ی ملاقات خواست امام اجازه نداد. ابوحنیفه گوید: دم در مقداری توقف کردم تا اینکه عده‌ای از مردم کوفه آمدند، و اجازه‌ی ملاقات خواستند، به آنها اجازه داد. من هم با آنها داخل خانه شدم وقتی به حضورش رسیدم گفتم: «شایسته است که شما نماینده‌ای به کوفه بفرستید و مردم آن سامان را از ناسزا گفتن به اصحاب محمد نهی کنید. بیش از ده هزار نفر در این شهر به یاران پیامبر ناسزا می گویند . امام فرمود: مردم از من نمی پذیرند .

ابوحنیفه پاسخ داد: چگونه ممکن است سخن شما را نپذیرند در صورتی که شما فرزند پیامبر خدا هستید؟

امام: تو خودت یکی از همانها هستی که گوش به حرف من نمی دهی. مگر بدون اجازه‌ی من داخل خانه نشدی؟ و بدون اینکه بگویم نشستستی؟ و بی اجازه شروع به سخن گفتن نمودی؟

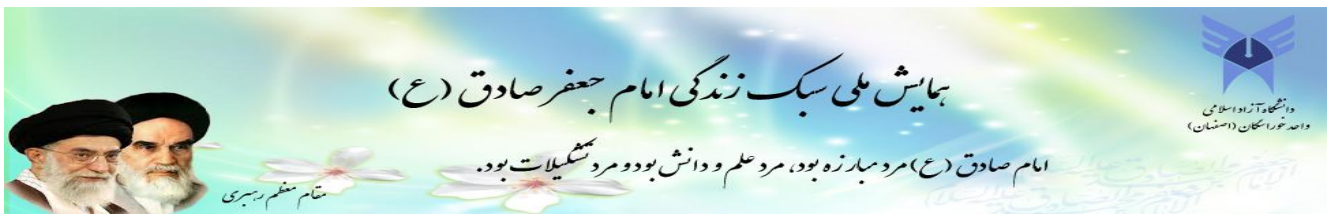
اما در این کلام حضرت بسیار ظریف و موشکافانه وارد مناظره با ابوحنیفه شده و با پاسخی کوتاه و کوبنده به وی نهیبی می زند که ای ابوحنیفه تو با وجودی که عالم زمان خود هستی و به برتری مقام ما واقفی؛ حاضر به تبعیت از ما نیستی چه رسد به افراد دیگر که از مرتبه علمی ما آگاهی ندارند؛ چگونه ممکن است آن ها به راحتی سخن ما را بپذیرند .

۶-۸- خبر از غیب دادن:

- مناظره حضرت با عبدالله نجاشی (۴۱)

عمار سجستانی گفت عبدالله نجاشی پیرو عبدالله بن حسن بود و از زیدیه‌ها به شمار می رفت اتفاقاً من و او به مکه رفتیم در مکه او رفت پیش عبدالله بن حسن و من خدمت حضرت صادق. بعد که او را دیدم گفت برای من از حضرت صادق اجازه بگیر خدمتش برسم. به امام علیه السلام عرض کردم فرمود اجازه بده بیاید .

خدمت آن جناب رسید حضرت صادق از او پرسید چرا فلان روز آن کار را کردی روزی که در خانه شخصی رد شدی از ناودان آب بالای سر تو ریخت پرسیدی این چه بود گفتند نجس است. خودت را با لباس داخل نهر انداختی با اینکه یک جامه ات رنگ شده بود بچه‌ها اطراف ترا گرفتند تو از اجتماع آنها می خندیدی و آنها بر تو می خندیدند .



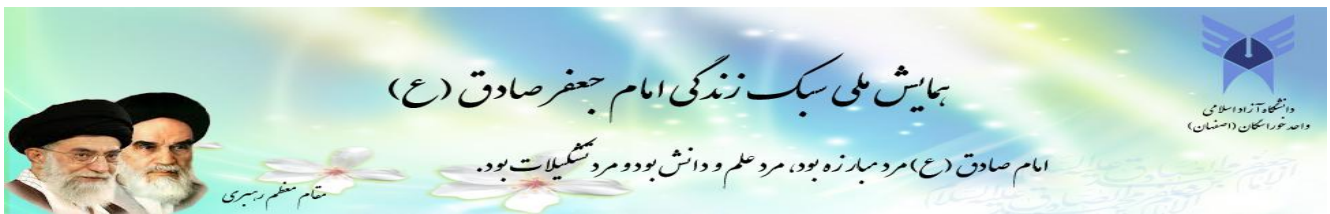
آن مرد نگاهی به من نموده گفت چرا کار مرا به حضرت صادق گفتی؟! گفتم به خدا قسم من چیزی نگفتم! اکنون امام همین جا است صحبت من و ترا می شنود اگر من گفته باشم او می گوید. وقتی از منزل امام خارج شدیم گفت عمار این امام است نه دیگران. در این جا حضرت تنها با یادآوری این مطلب به عبدالله نجاشی او را متذکر تندروی هایشان نموده و می خواهند به او بگویند که کسی که در مقابل توست رازهای نهان شما را می داند و برای تو همین بس.

۷- اخلاقیات حضرت در مناظرات:

در این جا ذکر این نکته لازم و ضروری است که در تمام این مناظرات حضرت به این امر مهم توجه داشتند که از حیثه ادب خارج نشده و احترام شخص پرسشگر را رعایت کرده و حتی زمانی که با اشخاصی که قلب شان تاریک از نور ایمان است تنها این را متذکر می شوند که سخن گفتن من با تو دیگر جدل است نه گفتگو علمی، لذا حضرت سخن گفتن را رها می کنند (مناظره حضرت با ابن ابی العوجا که در مطالبی که گذشت به طور اجمالی به آن اشاره شد) و حتی زمانی که حضرت می دیدند طرف بدون هیچ غرض و رزی مطالب حضرت را تصدیق می نماید حتی اگر فرد به حضرت ایمان نمی آورد برایش دعا می فرمودند و در نهایت لازم است ذکر چند روایت که اخلاق حضرت در مناظرات از زبان افرادی که با حضرت مناظره نمودند و با اینکه ایمان نیاوردند اما شیفته اخلاق ایشان شدند:

- در کتاب توحید مفضل است که مفضل بن عمر در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود، شنید ابن ابی العوجا با یکی از اصحابش مشغول است به گفتن کلمات کفرآمیز، مفضل خوداری نتوانست کرد فریاد زد بر او که یا عدو الله الحدث فی دین الله و انکرت الباری جل قدسه ای دشمن خدا در دین خدا الحاد و رزیدی و منکر باری تعالی شدی و از این نحو کلمات با وی گفت ابن ابی العوجا گفت ای مرد اگر تو از اهل کلامی بیا با هم تکلم کنیم هرگاه تو اثبات حجت کردی ما متابعت تو می نمایم و اگر از علم کلام بهره نداری ما با تو حرفی نداریم، و اگر تو از اصحاب جعفر بن محمدی آن حضرت ما به این نحو مخاطبه نمی کند و به مثل تو با ما مجادله نمی نماید. و به تحقیق که شنیده است از این کلمات بیشتر از آنچه تو شنیدی و هیچ فحش به ما نداده است و در جواب ما به هیچ وجه تعدی ننموده و همانا او مردی است حلیم باوقار عاقل محکم و ثابت که از جای خود بدر نرود و از طریق رفق و مدارا پا بیرون نگذارد و غضب او را سبک ننماید، بشنود کلام ما را و گوش دهد به تمام حجت و دلیلهای ما تا آنکه ما هر چه دانیم بگوئیم و هر حجت که داریم بیاوریم بنحوی که گمان کنیم بر او غلبه کردیم و حجت او را قطع نمودیم، آن وقت شروع کند به کلام پس باطل کند حجت و دلیل ما را به کلام کمی و خطاب غیر بلندی ملزم کند ما را به حجت خود و عذر ما را قطع کند و ما را از رد جواب خود عاجز نماید فان کنت من اصحابه فمخاطبنا بمثل خطابه پس هرگاه تو از اصحاب آن جنابی با ما مخاطبه کن به مثل خطاب او. (۴۲)

- ابن شهر اشوب از مسند ابوحنیفه نقل کرده که حسن بن زیاد گفت شنیدم که از ابوحنیفه سؤال کردند چه کسی را دیدی که از تمامی مردم فقاهتش بیشتر باشد؟ گفت جعفر بن محمد زمانی که منصور او را از مدینه طلبیده بود فرستاد نزد من و گفت: ای ابوحنیفه مردم مفتون جعفر بن محمد شده اند مهیا کن برای سؤال از او مسئله های مشکل و سخت خود را، پس من آماده کردم برای او چهل مسئله، پس منصور مرا به نزد خود طلبید، و در آن وقت در حیره بود من به سوی او رفتم، پس چون وارد شدم بر او دیدم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در طرف راست منصور نشسته بود همین که نگاهم به او افتاد هیبتی از آن جناب بر من داخل شد که از منصور



فتاک بر من داخل نشد پس سلام کردم به او، اشاره کرد بنشین من نشستم آن وقت رو کرد به جناب صادق علیه السلام گفت ای ابوعبدالله این ابوحنیفه است فرمود بلی می شناسم او را، آنگاه منصور رو به من کرد و گفت بپرس از ابوعبدالله سؤالات خود را، پس من می پرسیدم از آن حضرت و او جواب می داد، می فرمود شما در این مسئله چنین می گوئید و اهل مدینه چنین می گویند و فتوای خودش گاهی موافق ما بود و گاهی موافق اهل مدینه و گاهی مخالف جمیع و یک را جواب داد تا چهل مسئله تمام شد و در جواب یکی از آنها اخلاص ننمود آن وقت ابوحنیفه گفت پس کسی که اعلم مردم باشد به اختلاف اقوال از همه علمش بیشتر و فقهاتش زیادتر خواهد بود. (۴۳)

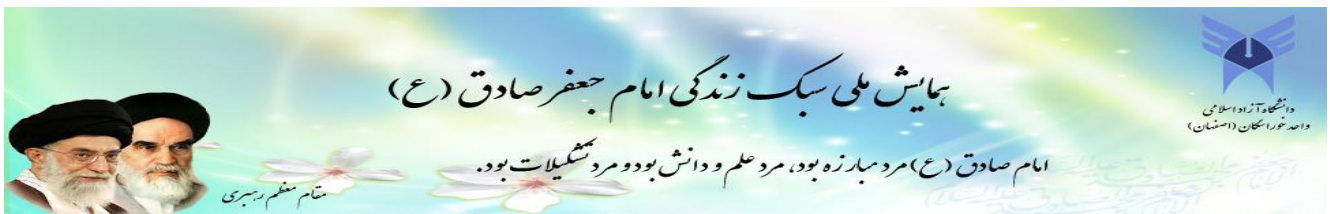
- شیخ صدوق از مالک بن انس فقیه اهل مدینه و امام اهل سنت روایت کرده که گفت من وارد می شدم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پس برای من ناز بالش می آورد که تکیه کنم بر آن و می شناخت قدر مرا و می فرمود ای مالک من تو را دوست می دارم، پس من مسرور می گشتم به این و حمد می کردم خدا را بر آن، و چنان بود آن حضرت که خالی نبود از یکی از سه خصلت: یا روزه دار بود و یا قائم به عبادت بود و یا مشغول به ذکر و آن حضرت از بزرگان عباد و اکابر زهاد بود و از کسانی بود که دارا بودند خوف و خشیت از حق تعالی را، و آن حضرت کثیر الحدیث و خوش مجال است و کثیر الفوائد بود. و هرگاه می خواست بگوید: قال رسول الله صلی الله علیه و آله رنگش تغییر می کرد. گاه سبز می گشت و گاهی زرد به حدی که نمی شناخت او را کسی که می شناخت. (۴۶)

نتیجه گیری:

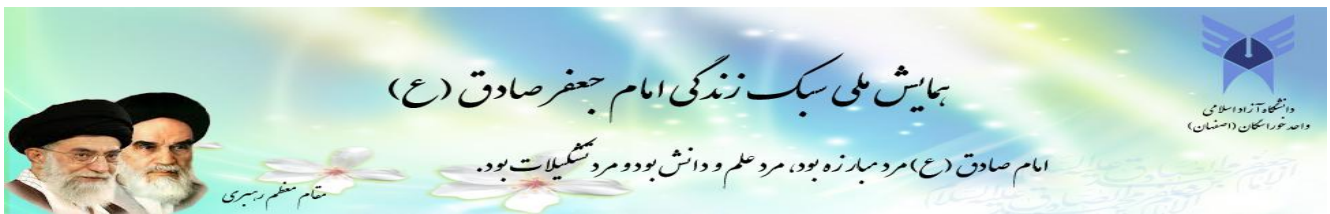
- مناظره بهترین روش در ضربه زدن به عقاید طرف مقابل و بیان نظر و عقیده خود است.
- مناظره روش های مختلفی دارد.
- روش قرار گرفتن در جایگاه پرسشگر و مورد خطاب قرار دادن فرد با کلام نیکو بهترین نتیجه را دارد.

ارجاعات:

- ۱- ابوعلی فضل بن حسن ، طبرسی ، ۱۳۸۶ ه ش ، تاج الموالید ، ترجمه سید ابوفاضل رضوی اردکانی ، دفتر انتشارات اسلامی ، ص ۵۰.
- ۲- سید محمد حسن، موسوی کاشانی، ۱۳۷۹ ه ش ، بر امام صادق چه گذشت ؟ ، گوهر اندیشه، ص ۹۶.
- ۳- همان ، ص ۹۷.
- ۴- همان ، ص ۹۸.
- ۵- احمد، احمدی بیرجندی، ۱۳۸۶ ه ش ، چهارده اختر تابناک (زندگانی چهارده معصوم) انتشارات آستان قدس رضوی ، ص ۱۶۱.
- ۶- عادل ، ادیب ، ۱۳۶۱ ه ش ، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما ، ترجمه اسد اله مبشری ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، ص ۱۹۱.
- ۷- احمد، احمدی بیرجندی، ۱۳۸۶ ه ش ، چهارده اختر تابناک - زندگانی چهارده معصوم - ، انتشارات آستان قدس رضوی ، نوبت چاپ: نوزدهم، ص ۱۶۱.
- ۸- عادل ، ادیب ، ۱۳۶۱ ه ش ، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما ، ترجمه اسد اله مبشری دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، ص ۱۹۱.
- ۹- جمال الدین ، ابن منظور، ۱۴۰۸ ه ، لسان العرب ، ج ۱۴ ، بیروت ، دار احیاء التراث العربی ، تعلیق و فهارس علی سیری ، ص ۱۹۱.



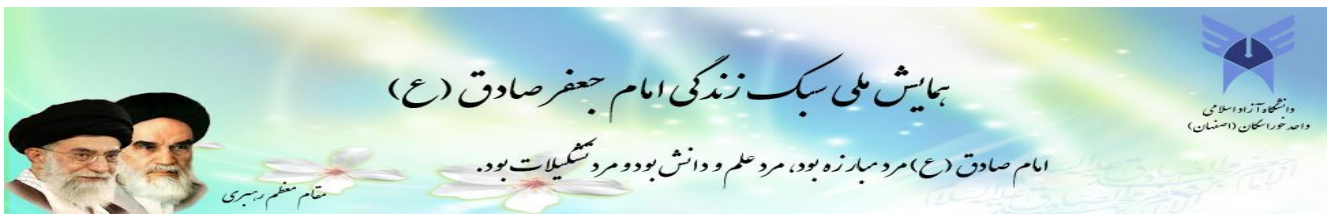
- ۱۰- ابوالحسین احمد، بی تا، ابن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، بیروت تصحیح و تعلیق عبدالسلام محمد هارون، دارالجمیل، ج ۵.
- ۱۱- لوئیس، معلوف، ۱۹۹۲ م، المنجد فی اللغة، بیروت، ص ۸۱۷.
- ۱۲- علی اکبر، دهخدا، ۱۳۷۷ ه ش، لغتنامه، ج ۱۴ (زیر نظر دکتر معین و دکتر شهیدی) تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ص ۲۱۵۶۲.
- ۱۳- حسین، رزمجو، ۱۳۷۰ ه ش، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، مؤسسه مشهد، چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ص ۱۳۳.
- ۱۴- سیروس، شمیسا، ۱۳۷۰ ه ش، انواع ادبی، تهران، انتشارات باغ آینه، ص ۲۶۱.
- ۱۵- ابوالقاسم الحسین بن محمد، ۱۳۶۲ ه ش، راغب اصفهانی، المفردات فی غریب الفاظ القرآن، انتشارات کتابفروشی مرتضوی، ص ۴۹۸.
- ۱۶- نفایس الفنون اواخر مقاله دوم در علوم شرعی، قرن هفتم، به نقل از لغتنامه دهخدا، علم خلاف، ص ۱۳۷.
- ۱۷- محمد رضا، مظفر، ۱۴۰۰ ه ق، المنطق المظفر، ج ۲، بیروت، دارالتعارف، ص ۳۲۹.
- ۱۸- علی اصغر، حکمت، ۱۳۱۶ ه ش، اصول فن مناظره، تهران، چاپخانه مهر.
- ۱۹- شهید ثانی، ۱۳۷۴ ه ش، منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، ترجمه: سید محمد باقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۵۵۱.
- ۲۰- سید محمد حسن، موسوی کاشانی، ۱۳۷۹ ه ش، بر امام صادق چه گذشت؟، گوهر اندیشه، ص ۱۰۸.
- ۲۱- عادل، ادیب، ۱۳۶۱ ه ش، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، مترجم: اسد اله مبشری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۱۸۸.
- ۲۲- سید جعفر، شهیدی، ۱۳۷۸ ه ش، زندگانی امام صادق (جعفر بن محمد)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۵۰.
- ۲۳- نهج البلاغه، کلمات قصار ۷۸.
- ۲۴- شیخ مفید، ۱۳۸۰ ه ش، الارشاد، ج ۲، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۲۸۷.
- ۲۵- سید جعفر، شهیدی، ۱۳۷۸ ه ش، زندگانی امام صادق (جعفر بن محمد)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۵۲.
- ۲۶- محمد مغنیه، بی تا، الامام جعفر صادق، ترجمه سید جعفر غضبان، چاپخانه خاور، ص ۱۷۳.
- ۲۷- شیخ مفید، ۱۳۸۰ ه ش، الارشاد، ج ۲، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۲۷۳.
- ۲۸- سید جعفر، شهیدی، ۱۳۷۸ ه ش، زندگانی امام صادق (جعفر بن محمد)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۵۳.
- ۲۹- محمد مغنیه، الامام جعفر صادق، ترجمه سید جعفر غضبان، چاپخانه خاور، ص ۱۸۰.
- ۳۰- شیخ مفید، ۱۳۸۰ ه ش، الارشاد، ج ۲، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۲۶۸.
- ۳۱- محمد مغنیه، الامام جعفر صادق، ترجمه سید جعفر غضبان، چاپخانه خاور، ص ۱۸۵.
- ۳۲- همان، ص ۱۸۲.
- ۳۳- همان، ص ۱۶۶.
- ۳۴- همان، ص ۱۷۳.



- ۳۵- همان، ص ۲۲۷.
- ۳۶- نسا/ ۳.
- ۳۷- نسا/ ۱۲۹.
- ۳۸- محمد مغنیه، الامام جعفر صادق، ترجمه سید جعفر غضبان، چاپخانه خاور، ص ۱۷۸.
- ۳۹- همان، ص ۲۲۸.
- ۴۰- احمد، احمدی بیرجندی، ۱۳۸۶ ه ش، چهارده اختر تابناک (زندگانی چهارده معصوم) انتشارات آستان قدس رضوی، ص ۱۶۷.
- ۴۱- محمدباقر، مجلسی، ۱۳۷۷ ه ش، بحار الأنوار، ترجمه موسوی خسروی، جلد یازدهم، چاپ اسلامیه، ص ۵۷-۵۸.
- ۴۲- عباس، قمی، ۱۳۷۸ ه ش، منتهی الامال، موسسه انتشارات هجرت، ص ۲۳۹.
- ۴۳- همان، ص ۲۴۰.

فهرست منابع :

- ۱- قرآن
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- ابن فارس بن زکریا، ابوالحسین احمد (بی تا)، معجم مقاییس اللغة، تصحیح و تعلیق عبدالسلام محمد هارون، بی جا، دارالجيل .



- ۴- ابن منظور، جمال الدین (۱۴۰۸ هـ) لسان العرب، ج ۱۴، تعلیق و فهارس: علی سیری، بی جا، دار احیاء التراث العربی.
- ۵- احمدی بیرجندی، احمد (۱۳۸۶)، چهارده اختر تابناک - زندگانی چهارده معصوم - (چاپ نوزدهم)، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۶- ادیب، عادل (۱۳۶۱)، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، ترجمه اسد اله مبشری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۷- حکمت، علی اصغر (۱۳۱۶)، اصول فن مناظره، بی جا، چاپخانه مهر.
- ۸- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغتنامه، ج ۱۴ (زیر نظر دکتر معین و دکتر شهیدی)، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۹- راغب اصفهانی، ابوالقاسم الحسین بن محمد (۱۳۶۲)، المفردات فی غریب الفاظ القرآن، بی جا، انتشارات کتابفروشی مرتضوی.
- ۱۰- رزمجو، حسین (۱۳۷۰)، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۱- شمیسا، سیروس (۱۳۷۰)، انواع ادبی، بی جا، انتشارات باغ آینه.
- ۱۲- شهید ثانی (۱۳۷۴)، منیه المرید فی آداب المفید و المستفید، ترجمه سید محمد باقر حجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۳- شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۸)، زندگانی امام صادق - جعفر بن محمد - (چاپ سوم)، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۴- شیخ مفید (۱۳۸۰)، الارشاد، ج ۲، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۵- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (۱۳۸۶)، تاج الموالید (چاپ اول)، ترجمه سید ابوفاضل رضوی اردکانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۱۶- قمی، عباس (۱۳۷۸)، منتهی الامال، بی جا، مؤسسه انتشارات هجرت.
- ۱۷- مجلسی، محمدباقر (۱۳۷۷)، بحار الانوار، جلد یازدهم، ترجمه موسوی خسروی، بیروت، چاپ اسلامی.
- ۱۸- محمد مغنیه، الامام جعفر صادق، ترجمه سید جعفر غضبان، بیروت، چاپخانه خاور.
- ۱۹- مظفر، محمد رضا (۱۴۰۰ هـ)، المنطق المظفر، ج ۲، بی جا، دارالتعارف.
- ۲۰- معلوف، لوئیس (۱۹۹۲ م)، المنجد فی اللغة، بیروت.
- ۲۱- موسوی کاشانی، سید محمد حسن (۱۳۷۹)، بر امام صادق چه گذشت؟ (چاپ اول)، تهران، گوهر اندیشه.
- ۲۲- نفایس الفنون اواخر مقاله دوم در علوم شرعی (قرن هفتم)، به نقل از لغتنامه دهخدا، علم خلاف.